

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ایزدگاران - طالقانی و دیگران ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلمان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و ۱۹۶۰
مورد عهده تانرا به فروش میرسد. همچنین مسیح و مسیح
پوسته امر و غیره، ظاهر می رود. مسیح و مسیح

کله تازه و کله مسیح و مسیح
موتور و موتور مسیح و مسیح
آدرس: میدان شهر نو کوه کله مسیح

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام جنس دیگر موجود
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت
بخش عرضه می دارد.
برقیون ۲۶۷۷۶
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کله مسیح و مسیح
بروشه و مسیح اسناد را پوشش
پاشنیگر میباید
آدرس: چوک بریوس میدان چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل لمت

انواع تایر و پرزها هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار میدهد.
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

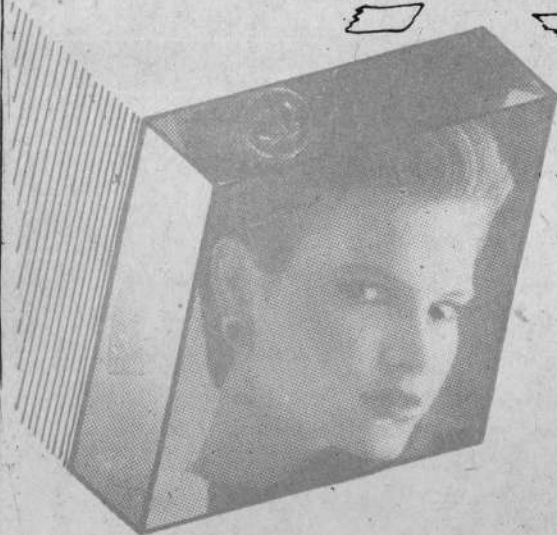
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لطف مود صورت خانواده با
لطف لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لوازم و وسایلی که شایسته شهرت
کمپنی با عطرهای تازه و لطف نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده ها
از لطف و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

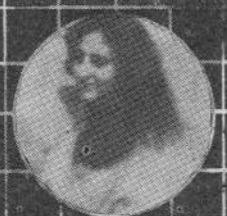
آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معاینه خاطر، راس منقش است و بیست و دو تیار و ده هفتاد است
شهر غریب و در قیام از رویه طبعه آنگاه خلاصه و جاز به بر رویه شکر مزید
آدرس: کافه ۴ چهارم منبج بیست و دو تیار در جبهه منبج



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرفان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر
صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

نماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

مدیرمسئول: د وکتور ظاهري
تېلېفون: ۶۱۲۰۱
مخبرون: آصف سمون
تېلېفون: ۶۶۷۰۲
سويچبورډ: ۶۱۸۷۸
ارتباطي: ۴۱، ۴۸، ۴۹

خطاطي: کبير اميرخېلي
ارت وگرافيك: حميد حليمي و حميد سمون
تايپ: احمد شاه نصوري و زلمي پوپل
مختم: محمد گل

ادرس: مکتوبون سم بلان (۱۰۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتي
حساب بانکي (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تغمیسی
محمود جیمیسی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معاینه وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌ارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمین وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمین می‌بیند
و روی آن زنده کن می‌کند • من بهار
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطن تا • من نبود •
من پرسم اگر استیوردن من شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تایید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشت . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چراکه مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش راد در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل ، خویش راد در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است ، چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همبسان ، با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار هاری جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد ، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل ، کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟ یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده ، دختر شایسته سال قد سیمو بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد . اداره مجله سیاوون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را درین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم ، سوالهای زیادی هم در مطبوعات ، هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟ میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد . با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است . متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

درکابل

پهلو

پهلو



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چسبی
 گونه توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد؟
 - کشورهای که در سراسر جهان
 لفظه ورق برگردانند

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناظره کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناظره تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گزیده گرفته است.
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کوئته.
 سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کوئته.
 دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسعاً برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحت عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو -
 پستی و ملاقات با محبوسین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -
 نیان تمام جا نبین مناظره بدون التفات

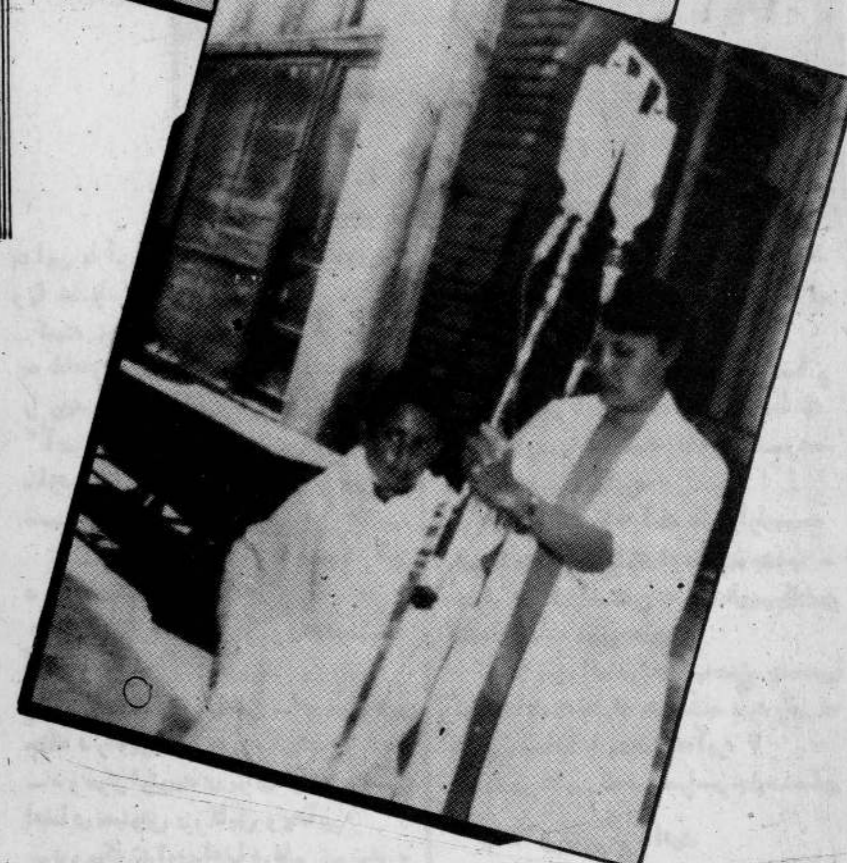


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنای واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شکیبه رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی مهر سرد
 مانده است چشم دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.

نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضیانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 موروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.

از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:

"امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانمی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.

ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزادان است
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میبریم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشیسم مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."

نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی من
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مرضی
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مرضی گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 میرسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند.

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار
 میگرد.

آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟

جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد. میگوید:
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:

شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد.

مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:

"ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."

به همه اتاق ها سر میزنم. از میان
 چهرکت های مرضی بر ایمان راه باز می
 کنم در نگاه های مرضی اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشکا را
 می بینم. مرضی رضی اند پاپوا ز
 های مرضی نرها میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تصح و نگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
 نهست . راهی که شناخت هستی را از
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده
 (اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
 (اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
 و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ
 را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
 و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ
 بر شمس های را در نور دیده است که
 از ابتدایی باور های بشری (به هر
 نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
 معتقدات و هر چه رابه نیایش نشسته -
 تکانه - نهر و مند و ضرر ریش و نماز خود -
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
 بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
 " غیب " برای دست یافتن به پاسخ

فراران ... و مگر نه همینگونه بود
 است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند
 معاهد گراهی گرفته اند و تهنکان آب بقا
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
 خواهند گان ساقه ها ، طریقی گرفته
 اند و جوینده گان رهش ها طریقی
 دیگر ... ؟

... و اما ان سفر پر باره با لند
 و حجب ...

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم
 جغرافیایی و فضا مند تر از سمرانی ابعاد
 متعار فی زمینی . سخن از سفر عمودی
 و معراجست و همانی که پیشوای مسلمانان
 نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد
 ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
 خواب " نردبان آسمان " را دیده بود
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
 " بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
 بوده است که پس از نخستین درنگ
 در سپیده دم زنده گی خیزش علاقت
 راهداری باورش راه دست راست
 یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی
 نموده که باید پیوسته شود . از اینجا
 است که سفر های دشوار گذار آدمیها
 نقطه بی و پر از مقاطعه هاست و با
 " خطی " و بار یک و یا هم " حجب " و پر بار
 بدین شبهه هیچیک از این مسو ها ،
 خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل
 فاصله ها بین دو نقطه " نهست و چس
 گونه میتوان خوبشاندی و همبوستندی
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکر
 های شکن در شکن رهگذارها را مبتلا به
 بی آمد های الزامی (و یا غیر الزامی)
 راه ها به انکار نشست ؛ مگر نه ایس
 است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دگما عکاسیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی داشت نه انقی . به مزم بمرآج آماج باید رفت و زود رفت بدوین آن که به گفتن و رفتن هتو شته اندیشید . یا هر هتو بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا از این - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آن خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آینه نده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب و تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء لطیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایسی آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، نعل به مقامات و کرامات " : "تسخیر شمس" " طی الاضی " : " طالع و اقبال " بهجا نخواهد بود .

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم " خیال ماورایی " یا آنسانی که ما از آن چهار دیتا - ورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تخیل و تمقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده بهرامین سه مقوله

موهبت خاص " را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم پادشاهد و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندگانی خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده کی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهی :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشند - همروز کار و همزمان ما " تلاش انسانیت به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا بازگردد طبعاً و حیوات راکه دنیا میبویند ه قداسه است و آخری کند ه چه قدس فضل مذهب است و ما خصه جوهری آن .

و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند را " ما میافزاید : هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ درینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . بهمیران هائسه مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطالع ثواب استکو سر کشی گناه . از عالم ذره تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان راکه آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته صبح رهش



(نمبراول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند... مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبراول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است... بیرون کشیده، با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند... سیراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمد هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکسرفزون پول یاد شده، معادل پنجمد هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمد هزار افغانی ریسته، طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تعدید و ریسته مینمایند، بدون سروصدا، با بای پیاده، آن چا را ترک گفته، روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است... میگردند... .

بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و بخون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند. در نیاقپ پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود مییندند... ((نفراول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که در نیاقپ بیایند... هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه، دهلز میروند با یکی درنگ، از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند... ((نفراول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه، دهلز دست به کار میشود... عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است... نباید زیاد تر به مصرف برسد... ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبراول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند... نمبراول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند... در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود... مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست، میگوید... بلند چیخ میزند... (نمبراول) مطمئن است که او یک زن چالباز است... هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند... نه دیوار کمی، فقط کمی از سایه ها بلند تراست... پارس سگها در منطقه پنجمد فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند... حالا دیگر همه چیز را حرکات سرهای بیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند... هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند... از اردو پولیس و از استخبارات... این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند... مرد تفنگچه به دست ((نفراول)) از سردیوار بالا میروند... کمک دوهمدستش در بلند شدنش بود یوار با عجله بی صدا است... با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند... لحظه کوتا ه

ساعت ۹ صبح آخر جدی دی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجمد هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش (واقع در پنجمد فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد... .

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موترنکاران هامپاستد . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند . کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحادنه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات یک خانه ، تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسیل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد و دستگیرش انشاء شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگوید . خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسیل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا
- ملصحت خواهد شد که می طی طور از خو -
- بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوزش
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندک ترس
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاوون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بدهاقتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آمیم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که در زمان خود خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش و نشراتی، کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جوایز مالیانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و ترمیم مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

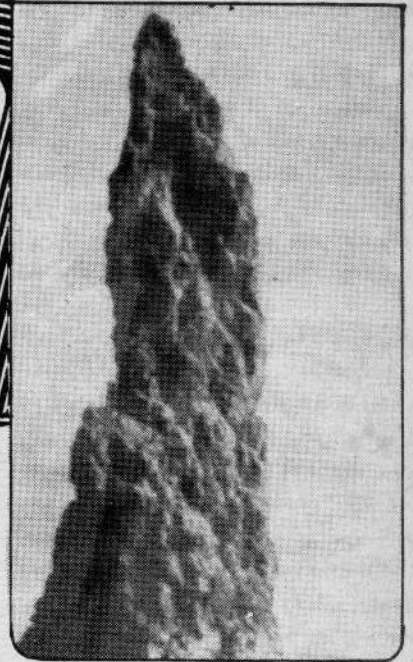
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهادت گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های بدخشان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی ملایی همکی ته هم رارسیدي او شمیر تر اوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوسنی هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی به لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو و اټن نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو و اټن د پوزیټ دې هغه ستوري چی و اټن یی له همکسې څخه د پوزیټ دې له همکسې څخه نه شی لیدل کیدای.

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزي د دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محای ثابت ولاړ دي . یوشمیر نورې حرکت

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی ملایی همکی ته هم رارسیدي او شمیر تر اوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوسنی هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی به لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو و اټن نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو و اټن د پوزیټ دې هغه ستوري چی و اټن یی له همکسې څخه د پوزیټ دې له همکسې څخه نه شی لیدل کیدای.

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزي د دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محای ثابت ولاړ دي . یوشمیر نورې حرکت

توتولولو په څوکه یی د پرتگال د اروسر د بیکو په نامه جزیره ده چی د سمنډرله سطحی څخه ۲۱۰۰ متره لوړ والی لري . لدې څوکی نه وروسته د افریقا او برازیل ترمنځ و اټن کی د سنت بل په نامه ستوري د بري دي چی سترگوته رسیدي او همد ا رنگه د هاوایی په جزیروکی د ((ماوناکاه)) په نامه لوي او زوړو څوکی غرونه دي چی د سمنډرله سطحی څخه یی لوړ والی ۴۲۰۰ متروته رسیدي .

د اهغه غرونه دي چی زیاته برخه یی د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی ملایی همکی ته هم رارسیدي او شمیر تر اوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوسنی هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی به لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو و اټن نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو و اټن د پوزیټ دې هغه ستوري چی و اټن یی له همکسې څخه د پوزیټ دې له همکسې څخه نه شی لیدل کیدای.

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزي د دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محای ثابت ولاړ دي . یوشمیر نورې حرکت

تعمیرات

گاتا

برخی یعنی ((گاتا)) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چی گاتا منظم شکل لري او د اوستانوري برخی د نثر په ډول دي او - نثري شکل لري .

د یاد ولولو په ډول چی اکثره کتابونه چی د آریائیانو د ژوندانه لومړنیو تاریخو د وروته منسوبیزي د نظم او شعر په شکل دي او د وخت په تیرید وسره یی خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثرو شوي دي .

د اوستاد کتاب څلورمه برخه چی د - ((پست)) په نوم یاد یزي اوس هم - شعري کیفیت او روح لرونکی د اوستا - بنکاري چی دغه برخه هم په لومړي سرکی په پوره ډول منظومه وه .

د ((گاتا)) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چی په اصل کی گاتا او - په بهلوي ژبه کی گاس تلفظ کیده او بیبا وروسته په دري ژبه کی تري ((گا)) جوړ شوي دي چی د مکان او زمان د ظرف په حیث استعمال یزي .

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له یوشمیر خبرکو څخه متشکه ده چی د ((ها)) په نامه یاد یزي . هره ((ها)) په یوشمیر قطعو او توتو ویشل کیدي چی هره توتو د - ((وچ شتی)) او هره مصرع د « افسمن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعی ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - توتو او ۸۱۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د یوه ځانگړي لیکنی سبک لرونکی دي .

د هغو کتابونو له ډلی څخه چی د پسر تاریخ چی قدمت لري او د پخوانی بلخ په سیمه کی د هغه زمان د ستر پوه اونیالی شخصیت ((زراشترا)) یا ((زردشت)) له خوالیکل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چی د ((ویدا)) له کتاب څخه وروسته یی د دوم آریایی کتاب په حیث پیژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ویشل شوي دي چی دغه برخه برخی په لاندی ډول دي :

- ۱- یستا
- ۲- ویسپرد
- ۳- وندیداد
- ۴- پست
- ۵- کوچنی اوستا .

د اوستا د لومړي برخی اوه لمرخپوکی چی له یسنا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول کیدي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده . پوهان عقیده لري چی دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او وینو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت یی ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چی اوستا په خپل پخوانی شکل کی لکه د ویدي سرود ونسو غوندی منظم و خود وخت په تیرید وسره یی اکثره برخی په اوسنی یعنی منشور شکل اوستی دي او یعنی تغییرات پکی منع ته راغلی دي . ویل کیدي چی دغه - تغییرات عمدتاً د سانسانیانو په دوره کی په اوستاکی پیښ شوي دي .

هغه ستر توپیر چی د اوستا د لومړنی

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په یوه ثانیه کی د دري سوه زره کیلومتره دي . که چیري په دري سوه زره کیلومتره و اټن کی د رڼا منبع ولیدل شی یوه ثانیه وخت لازم دي ترڅو ولیدل شی .

د فز سرعت :
د فز سرعت په یوه ثانیه کی ۳۳۲ متره تثبیت شوي دي . یعنی که چیري د دري سوه زره کیلومتره و اټن لیري کی فز یا صوت تولید شی یوه ثانیه وروسته په همدغه و اټن کی اویدل کیدای شی .

کهکشان :
کهکشان د یوزیات شمیر ستورو مجموعه ده چی لمر هم د هغو په ډله کی شامل دي . په کیهان کی د پیر کهکشانونو وجود لري چی هر یوی په متوسط ډول د دوه سوه ملیارد ستوري لري .

د فو ستور له ډلی څخه یوشمیر لکه لمر غوندی نور تولیدوي او تود وڅه خپروي یوشمیر نور له نورانی اوتود وڅه تولیدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلی چی همکس هم له همدغی د ویس ډلی څخه شمیرل کیدي .

تراوسه پوري د پرومجهزو او مدرنسو د ورپسینونو وسیله د نري یوشمیر پوهان ارفضا غیر ونکی بدی توانیدلی دي چی په لایتناهی فضاکی له ملیارد څخه زیات کهکشانونه وپژنی .

د د فو کهکشانونو یوشمیر زمون له کهکشان څخه یو ملیارد نوري کلونه و اټن لري . او د یوشمیر نورو و اټن تردی هم زیات اټکل شوي دي .

ستوری یاد آسمان مشاکونه



لري اود لمر پر شاوخوا وایه ازاد ډول په کیهانی فضاکی حرکت کوي .

په شمسی منظومه کی د ثوابتو شمیر د پوزیټ دې نو د پیژندل و اټن د مقصد د ستورو پیژندونکو لخوا دغه ستوري بر ۲۷ ډلو ویشل شوي دي . یوزیات شمیر د دغو ستورو سترگوته لیدل کیدي علت یی دادي چی له همکسې څخه په لیري و اټن کی واقع شوي دي .

له همکسې څخه د لمر و اټن :
له همکسې څخه د لمر و اټن د ستورو پیژندونکو لخوا یوسلو پنځوس ملیون کیلومتره اټکل شوي دي . بدی ډول د لمر رڼا د شلو د دقیقو په و اټن همکی ته رسیدي .

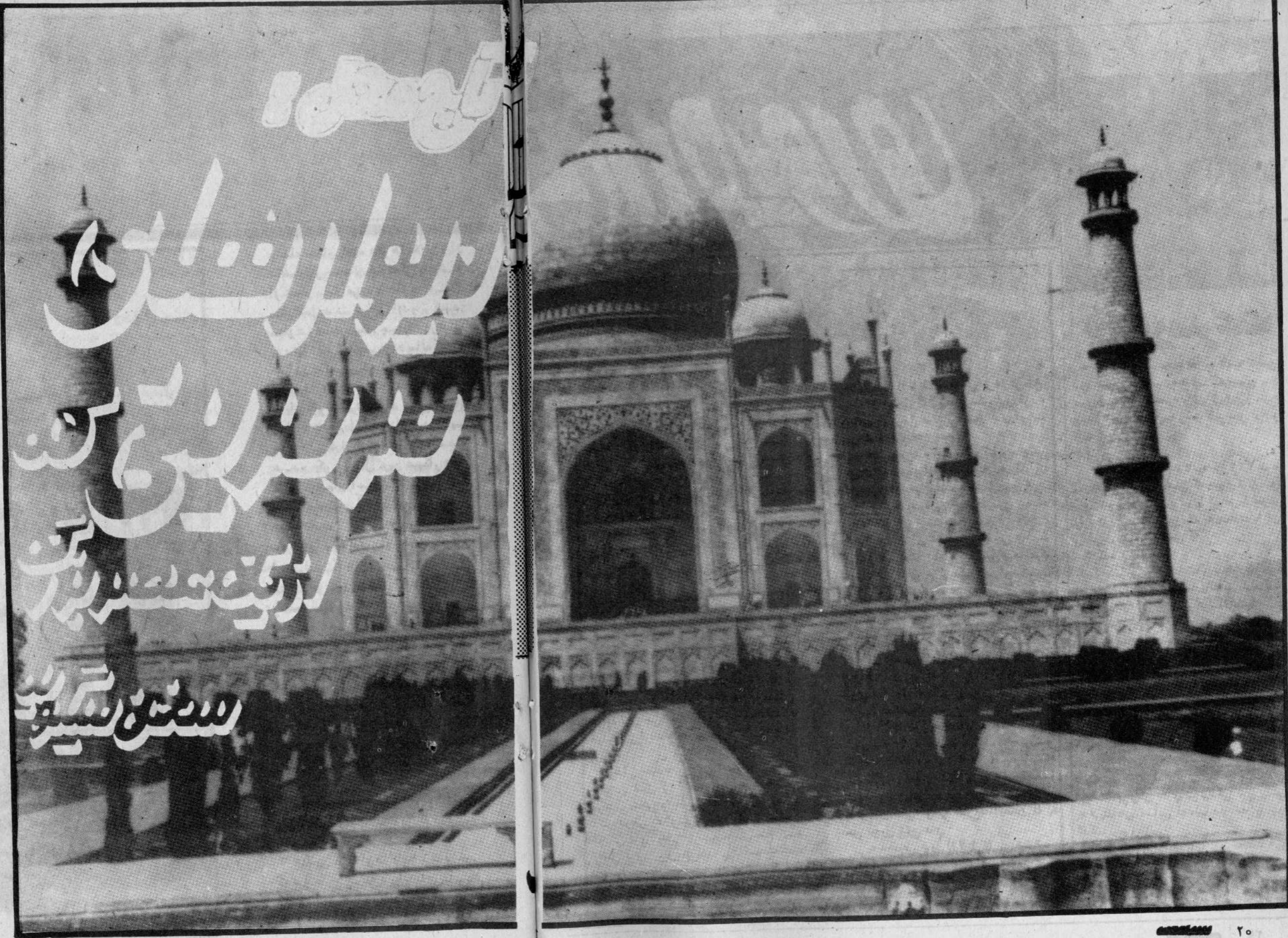
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د موعه
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 میسرمانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونهم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .

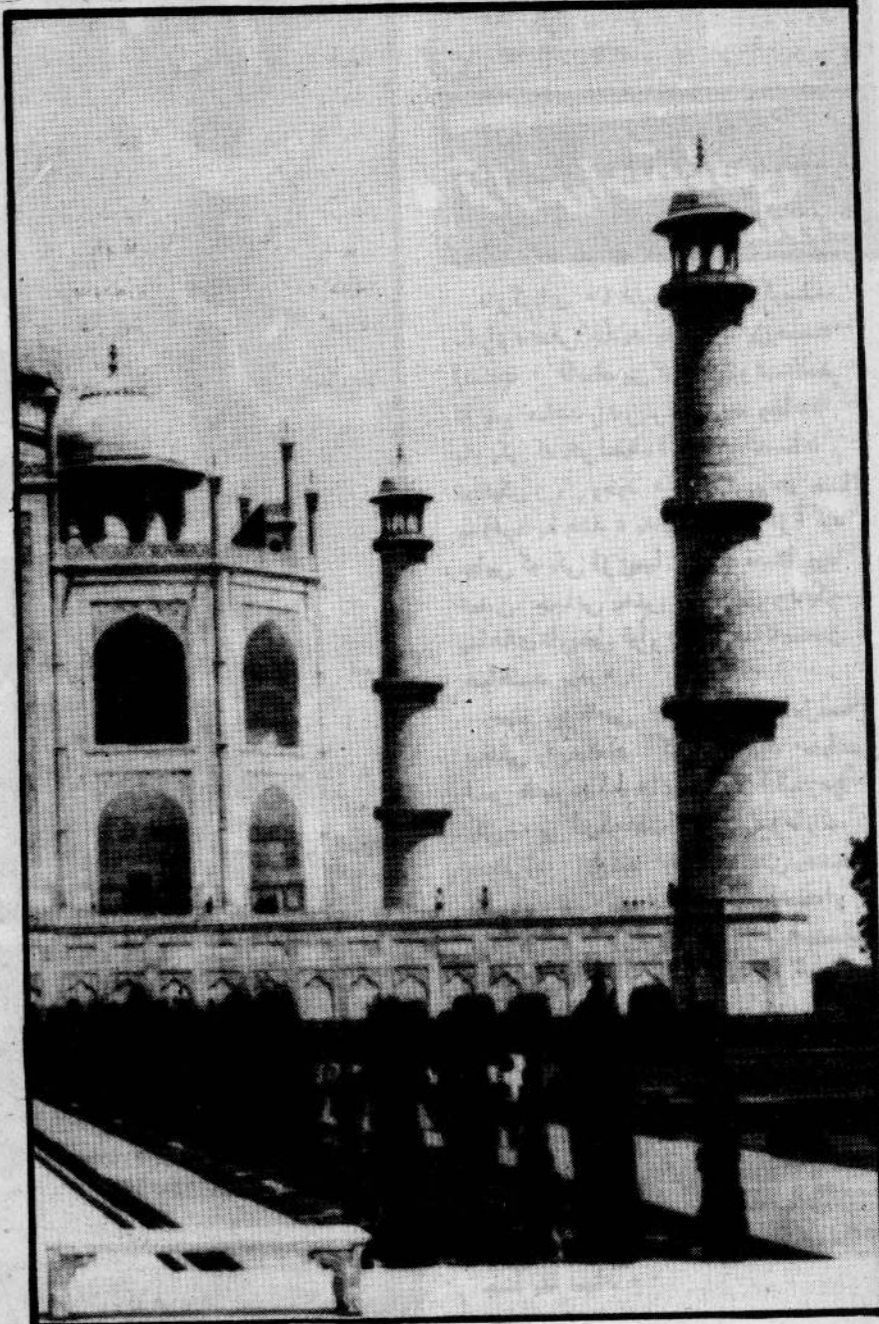


تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

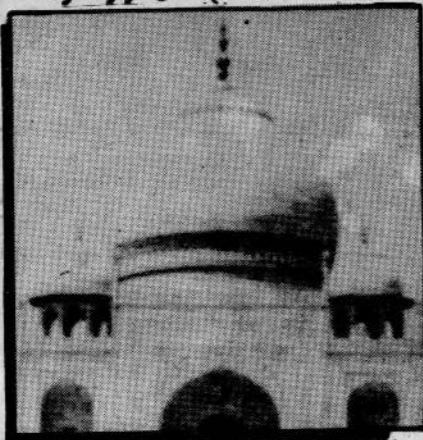
دوگانه محرابی بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه نهاد
 داشت در بهست و یکساله کی با آنکه
 از همسر سابق فرزند ی داشت هبها
 ممتاز محل دختر ایرانی از دواج کرد.
 ممتاز در هجده سال چهارده فرزند
 به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی
 هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا
 می آورد در گذشت . شاه جهان
 به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز
 محل ه تاج محل را احداث نمود . این
 بنای عالی که از مرمر خاص ساخته
 شده یکی از کامل ترین شهرکار های
 معماری جهان است سه هنر مند
 طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند :
 استاد همی ایرانی ه جبر و هندو
 و بر دنیوا مستالوی و او ستین دو سرو
 از فرانسه . برای احداث این بنا
 صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د
 و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به
 هند دعوت نمودند .
 برای ساختن تاج محل بهست و دو
 هزار کارگر ه بهست و دو سال کار
 اجباری نمودند . سنگ مرمری که در
 ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه
 مهاراجه جهپور برای شاه جهان
 بود . کیفیت مرمر به کار برده شده
 چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی
 در یک نقطه در حجم وسیعی داخل
 قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند
 چراغی که در عقب شیشه می گذاشته
 شود .
 هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر
 که دو طرف با دیوار های بلند
 کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم
 بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده
 و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره
 ها استوار گرفته است . از فاصله
 دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی
 است که در میان استخری قرار دار د
 که تصویر تاج محل در آن بازتاب
 میابد و در فاصله چند متر از
 میان استخر حالا فواره های آب بلند
 شده و هوای باغ را طراوت می بخشد .
 خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر
 سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه
 پهلو و چهار مدخل دارد . در هر
 گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف
 بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز
 آن میله بی جا دارد . بر دیوار بنا
 آیاتی از قرآن کریم نقش شده است .
 در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه
 جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود
 دو مقبره به چشم می خورد که اطراف
 آن با دیواره منبک و هفت ضلعی
 که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شد
 احاطه نموده است . روی مقبره ها
 جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه
 مرمر سفید جا گرفته است . اما مقبره
 های اصلی در طبقه پایین قرار دارند
 که بر او مشاهده آن باید پلکانی را
 به پایین رفت . در این عمارت زیبا
 جای قارتگری دزدان محلی وارو پایی
 که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از
 عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه
 ورودی که روی آن باطلا مزین شده بود
 و حالا از طلای آن خبری نیست ه زهر
 یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را
 ربوده است و همچنان الماس کوه نور
 که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده .
 ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف
 آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی
 قرار دارد . دو برج عمده در مدخل
 بنا به دو طرف دیده می شود .
 بعد از دیدار تاج محل همراه با
 مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز
 سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ
 زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره
 در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد .



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ
 های سبز رنگ ساخته شده که در
 اطراف آن حصار های محافظتی و
 خندق ها جا دارد . در این قلعه
 میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد
 گوهر ه تالار های باغام و پارخاس
 و کاخ سرسیر قرار داشته است .
 همچنان ساختمان هایی مانند حمام
 های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای
 جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن
 نورجهان و برج یاسمن جلب توجه می
 کند .
 همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراشیدنها
 و مهارت خونین شاهان مخطوبان
 صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی
 آورد .
 با مرگ ظهیرالدین بابر فرزندش
 همایون به قدرت رسید . او از دست
 شهر شاه سوری شکست خورد ه ولیسی
 سر انجام ده سال بعد مجددا وارد
 هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت
 همایون هفت ماه بعد در گذشت و
 جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر
 شهرت یافت گرفت . اکبر در تاریخ هند
 بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه
 از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فر
 مانروی سر تا سر هند و ستان مهمل شد .
 مراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که
 در بهداد نام داشت و در حرمسرای
 او شش هزار زن وجود داشت که شریک
 حیات خصوصی او بودند . پسرش شاه
 جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه
 بر دارد ه اما موفق نشد و با سرگ
 جهانگیر از محل اختفای خود درد کن
 برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد
 و برای آ سوده گی خاطر تمام برادران
 خود را کشت .
 همین شاه جهان است که تاج محل
 را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های
 جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود
 یاد کار بجا بماند ه اما شاه جهان
 با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد
 اورنگ زیب بر نیرو های پدرش پیروز
 شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه
 آگره وی را اسیر نمود . مدت نه (۹) -
 بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له ښاره لري کليوالی شمېر ته مېلوي کله کړي وه هغه کوټه چېسې موز بکې اوسېدو. د يوه گراج پر سر بيه دوهم پور کې وه. په لويديځې اوجنوسې خواوې يې د وې لويې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا ترې د هغو له ښکلې لرلېد سره د کوټې له منځه ليدل کېده. شاوخوا شنسې وروښوگانې، چمنې ښکلې، پتيان، ويايي او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه. د کلې له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې او چمنونه وچسې دې ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله.

خوابړندې باتې وې، پوناخايه مې وليدل چې داسې يوه حسينه بېغله بکې رانېکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده بنگر و راپېوته. د هغسې تورو ملالو فتو سترگو، جگې بزې، سپين مخ له پرمخ او اننگوراموږ ند و تورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافوږ پد لسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگرې و. په تيره بيا د هغې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي ټيکرې چې له خپلو خوږو وېښتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړې، هغه يې گرد سره د گلاب د گل په څېر ښکاروله. د بېغلي دې آسمانې جېسن مې داسې په سترگو خوازه و وږول چې اوږدې شيبې مې سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وې. څه شيبه يې هغې هم زه وليدم او غو واره نابېره راسره سترگې په سترگسې

بېاسې د روزي خواته وکتلې. نوږسې لېده چې بېغلي هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه اوږه هم د خپلسې نوکړې خوا روان شم. هيڅ ونه پوهېدم چې د دې د روزي خلاصيد او له هغسې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليد لو پرمسا څه وکړل، پوند اوکون يې کړم، عقل او هوش يې راڅخه واخستل. خوږه پسرې پورې خيالي او هوسناکې دنياگې سره يې آشنا کړم. د نجلي جادوگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راوېښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو پسرکړم. ان د ويره چې ډوډ، ډوډ مې له ده او هغه څخه د گاوندې د کوټې د پېژندنې په باب پوځه معلومات پيداکړل او راته څرگنده شوه چې د دې يوه سوداگر کوټې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وې

خوکه گوږم چې سبا بېيا هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا رې کولو م، پوهل بېيا د حسن ميره به دې - د روزې کې رانېکاره شوه او زما سترگې پور لامل بيا د هغې د نازنين صورت د ښکلېدو سوز مې پلوشو سره وپسرېښولې. خون مې د بېغلي په کوراوکوټې تېرېونه زياتې تود څخه ليدله.

زموږ د اېښه په پټه ليدنې کتنې زياتې شوي اوږدې پوه شم چې نه د اېوازې زه په حسيني بېغلي نه م مين شوې بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور څه شته. په دې لړ کې د پورې ورسې وروسته کله چې مې يوه وړخ بيا د رېښې افوستله افوستل مې چې نوکړې ته ولاړ شم. په زياتې جورانتيا سره مې پام شوچې د پورې په څير حسينه بېغله راته څه اشارې شاتې کوي. پوهل بيا مې

ناکو خبروله لنډو لنډو څنډو څنډو سره چې په ښکلونو کې د بېلو د چغېد و په څير راته زړه خونونکې ښکارېده، ماته گرد سره د ا څرگنده کړه چې په رښتيا هم حسينو نجونو ياري څومره خوږه او ژوند بڅېښونکې وې. پدې وړخ هغې په خپلو ټولو څېرو کې يوازې خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه، خوږتاره يې له ما پوښتنې وکړې: کله دې واده کړې... څوما شومان دې دې څه کار کوي... .

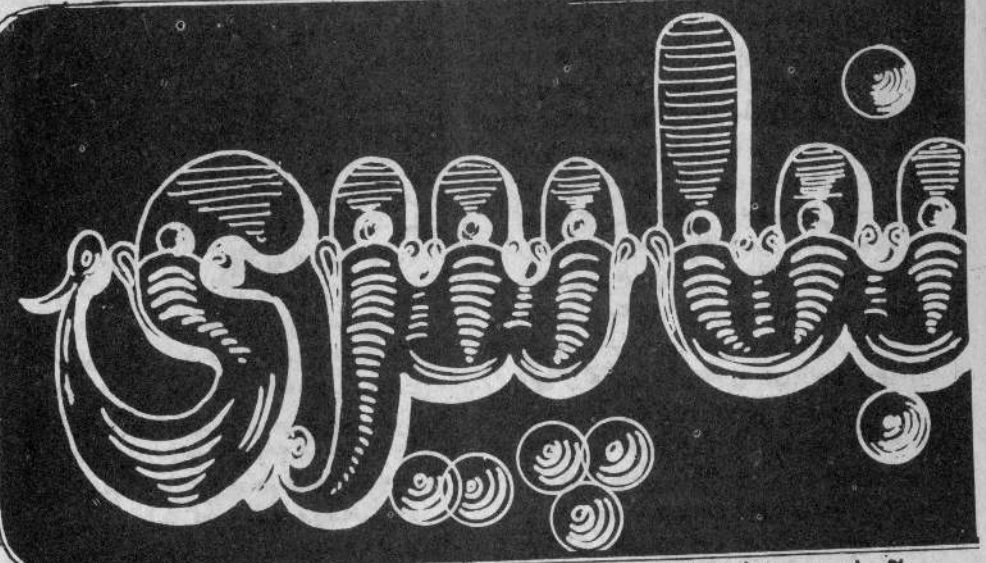
اوما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد. دا ډاډ هم ورکړ چې د هغې سوزلېدنه مني مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې، او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بڼيا دم سازگرې دې. خونوږود مينې خبرې او انسانې داسې خوږې شوې چې ورسې لښکر اي له هغې څخه نورڅه زيات

خود گاوندې يو که کوټونو څخه يوازې يو کور تر نوو زيات زموږ کوټه نژدې و. د ا زموږ د لويديځې خوا د گاوندې کوټې زموږ له کور ه پوځوڅخه له لري به د ووه پور پزه توگسه جوړ شوي واوچې زموږ د کور له ارسې څخه به دې ورخوا وکتلې، نويه لومړې نظر د گاوندې د کور په دويم پور کې يوازې پوه د روزه تر نظره کېده چې د کوټې کوټسې په ختيځ خوا د يوال کې يوې وړې بامېښې خوا خلاصيد.

خود گاوندې د کور د ا دروازه د ورځو ورځو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه. ښکته تل به تر لې وه. ان د شې له مخې مې هم نه وليدلې چې د ا دروازه دې چا خلاصه کړي وي. داسې ايسيد ه چې بڼايې دلته دې د گاوندې کوټه اضافي کوټه وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده. خو خو ورسې پسې مې کتل چې نه هسې هم چې ماگېلې وه نده، بلکه د ا دروازه لږ تر لږه د ورسې بيوار څخه شيبسې له باره خلاصې و. د لومړې لامل له باره مې يوه وړخ کله چېسې سبا ناري کاوه. په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شوچې د اهرکله تر لې دروازه سره بيرته شوه. د دې دروازي



لند د استان
مصطفی جواد لیکنه



د دې دروازي خلاصيد څخه داسې ژر ده اغيزه راباندې وکړه چې نه مې شو کولې له هغې څخه بلې خوا سترگې وار مې خو هسې چې سترگې مې د دې خلاصې دروازي په

شوه. بېاسې هم په کوټه کې دننه په څه کار سرښکته کړ، خو هرڅه شيبه پس به بېالکه بېرښنا رانېکاره شوه. په زړه کې مې د حسيني بېغلي د نازنين حسن ليد لو داسې پوځه خوږې ولولې او يارولې او پېل شوې ویده عواطف يې بکې راوېښ کړل چې زه يې اړ وېستم که هرڅنگه کښي، بيا او بيا د هغې خوا وگوم. د دې له باره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وې، نو ژر تر مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې، د خپلې درېښې په افوستلو بوخت شم. د بېغلي دې ليد لو کتلو، داسې يې واره او تره ووه کړې م چې ان - کله آيښې ته ودرېدم، ورسې ليدل چې حشې د کمپس ټکي مې هم وړاندې او وروسته تر لې دې.

خو په دې کوټې کې يې بون ابلار له دوچترو بېغلو خوږيند او د سوداگر له هغې پورې بڼسې سره چې يوازې د ووه درې مياشتسې پخوا يې کړې وه اوسنې مادا پورا څو څو محله ليدلې و چې لکره به يې په لاس او په پير کې او او توخېد و ستمېد و سره به په لاري ته.

ماته داسې ښکاره شوه چې د ا به د پوډاله بېغلو لوبو څخه کومه يوه وي. څوما په خپل ټول ژوند کې داسې زړه رانېکونکې، د دنيا له ټولو گلابونو گين اوله ټولو سرلېونکې او تانده حسن هېچيرې هم نه وليدلې.

د انسان د گاوندې د کور د ا پورې د روزه زما د پاره د لوبو او سرکښو په پوځه گنا وگنځ و هيلو، هوسونو او امېد و نوډرگا ه شوه. د دې دروازي خلاصيدل هسې و لکه چې زما پسر مخ د يوه بل نوي، په زړه پورې اونکلسې ژوند لاره پرانستل شوې وې.

لاص له پښو وړک کړل او هسې چې زړه مې سختې ټوکې وهلې، له کوره ووتم. او په هغه لورې روان شم چې هغې په اشارې راته نيولې و. اوچې کله لږ څه وړاندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواڅه شيبه ودرېدم نوکه گوږم چې بېغله هم په پورې چناري رنگه چادري کې رانېکاره شوه. د هغې په ليدلو پسې پوهل بېالکه په دام کې نېښتې مرض زړه به ترکوشو بېغلي درانډوې کېد و سره سم په پورې حيانا کې بڼې اولسه لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او ډوډ، وړوډ کلې څخه بر د کوږند و او وروښوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلښو مسوود کوږند. په پولو ورس شو، چيرته چې کراره کرارې وه او تر دې لوبو لوبو يې هم څوک نه ښکارېدل.

هغه وړخ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځيدو. د گلابي بېغلي پستو او وړو وپېله

معلومات ترلاسه کړم. د ا شيان ليدلې کتنې مو وډو، ډو سره زياتې شوې او د بېغلي مني د هرې ورسې په تېرېد و سره لاذنات خپلې منگولې زما پېرښه او د هن خېښولې. داسې شوې م چې نوږسې له هغې او د هغې له سوزنده خوږوې مينې پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه. په دې لپسې کې هغې خپل نوم هم راوېښود او د هغې کوټې په باب چې هغې بکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل. هغه ښايېږي نوښيد ه، څومره وړ نوم. هغه په رښتيا هم ښايېږي وه. دغه راز هغه د پوډا، لور نه بلکه د هغه نوي ناري او گونډو، چې مېرمنې فني څه پټه ښکاره سوداگرې کوله. داسې ويل کېده چې هغه په همدې تېرولو مسو کلوونکې له هرې لارې چې و، بڼې زياتې پسې پيداکړې وې. خو پير سخت او په

پسو او شتومين سرې و، داسې ښکارېده چې پوځه عياش دې هم وي. ښکته هغه مخکې تر دې د ووه نوي بڼسې هم کسې پورې او ښايېږي يې دنه بڼعه وه. هغه په پوهل يو د ووه ورسې کوټه راتې، بېا په ولاړ او په مياشتو مياشتو وړک و. خود ښايېږي نه يوازې خپل مېرمنې هيڅ نه خوښيد ه، بلکه هغه يې د پير ساتې پد ايسيد ه. او د هغه په نسبت يې زياتې کړکې تنکې زړه ووه له کړې و. ان د ورسره چې کوټه يې د ښايېږي له روستلو پسې پور لامل هم د هغې خلاصه تېله ونه ليدله او ان په راز راز بهانو او لوبو سره ښايېږي داسې ترې لمان څوړولې و چې فني ان پور پوهل هم د دې مجال نه وموندلې چې د هغې د حسن اوصال له مسو وړا څخه د مراد گلونه غنجه کړي. خود چې ښايېږي ولې خپل مېرمن د ووره بد گانه لاهم مې نه پوهېدم.

پوه وړخ چې له ښايېږي سره مې له فرسې وروسته بېيا هم له کلې څخه د وتلو کوږند و تر خوله ليد لو کتلو هغه اېښې وه. په هوا کې ناڅاپي ښکلې اوچتک بد لون راتې، څس و وړېږو، تالندې بېرښنا، په هر ک باران او هغو لږ وچې په شاوخوا فونو رانېکته شوې وې، خپل محاي زېرې لمر اوښه پراخه آسمان ته چې ورسې ډوډ، ډوډ بکې لکه واوره په سفندر کې حل کېدې، بېرښنود. په کوږند وکې غنمو او په پولو کې وښو او گيا و چې باران يې په څنډو کې د مړولو امپلونه جوړ کړې و د لمر په پلوشو کې لکه د شنسو وړېښو په څير محلا کوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې و زمې ته په ناز او کميز ماتېدل راماتېدل، اولاه دې نندارو مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گوږم - ښايېږي هم له خپلې چناري چادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په څسوا رافله.

د انوهغه ورسې وې چې نوروما هم نشو کولې د ښايېږي د دې سوزنده او بې باکسې مينې په وړاندې يې شوبه پاته شوم. نوږسې له ټولې دنيا څخه يوازې د هغې په ليدلو سترگې خوږېدې اوکله به مې چې هغه ليدل له نوبيا به مې پهن شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قرناسې راته آسانه لاسه چې ضرور بېښيد ه. د ښايېږي مني ته وړظلم او هسې چې هغې په موسيدلې اولکه د نوي فورې پد لې څلاب بڼې خپله چادري له مخې اړوله، سره سترې مې شې موکړه، څومره ښکلې وړخ اوڅه پختوړ سلامت و. پوهاي ښايېږي لږ څه په پولى وښوېده، نژدې وه چې ولټوې، څس

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرین لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په ورو ورو به بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شیوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواجنسی
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوې
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوانه وه ، بته به بته به دی بسی گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنګلسی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی
 فکرونه اوتازه اند بیسی ورید اکر ی . نو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپو په اخستلو یی بناپیری لاند
 په لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته به بنا رکی یو کوره کړا ، و نیوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وپسته . خوفنی هغه
 نوی شتمن شوې سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نو
 داچی بناپیری له دی ټولو بیبڼو څخه
 په خیریدو سره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنګلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی و چی ژوند ، کور ، تبعی او
 ان ناوی بناپیری یی هم ترې هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه درې ورسی سر د هغی
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتورره یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له پاره څه لاره پیدا او څه چاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی به ترورسه
 ورسه له هغی سره مرسته کوي ، اوله -
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر نیایه به پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پیسو او کسو څخه به خیریدو سره
 می به زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساسه راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی غوښتل
 تردی حتی یی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو لپاره څه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تبعی او
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویا هم داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان ترې
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -
 هغی لیونی مینی داسی او لګولی و چی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه درې محله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی څه عجیبی اوترخی بیسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی اویا هم نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غوریدلی
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو
 پپچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 اوزره لږ زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی او د لوپواند پینو په سمندرکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږی .
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار و ترمنځ د څه
 پتی خونسی ، تر شونه ولاندی خندا او او
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 څه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوی سړه سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روزه بسی وتر له اویا نو بس له دی -
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د
 پوخه خوز واو میوی سره یی راور ، نو
 رافله اوبه بیخمه زره راسره کیناسته او
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره
 بدی ناسته وه د لومړی محله له پاره
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شید کی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورنجه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخو نیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م ...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خپل
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیرد دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم ... هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نو د پاپه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهر خوږم او جان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه (... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکس د ښاپیری د وصل په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یو بل بیالزخه به سرشم ، زموږ رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولای سره مخامخ م . د ښاپیری هر کله د ویره له منی ډک و چی مایه به یو کول شویو هغی باندې دخپل کولت لاندو و ولگوم . آیا د اکوړه و چی د لاسلمو ښاپیری می داسی به هغه خپل اولاد مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کوی برته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوږو وینو کی گوتی وهلی او د هغی په لاسه لکه نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لری کلسی ته ، چی خوږی هلته اوسنې ، د وولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره باسو . ان هغی ته می دا پاپ و وکر چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه د اجسی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې می رابا خیده اوهسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خنګه د وروستی شک د لری کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟
 اوما بیا هم به موسید وسره ورته وویل :
 - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکر م ... خو تا به پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې له سره نهار کړم او خوچی ژوندي می لکه د لیمو په خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د وړیسی ، نینې او بجای به باب تیکه وعده کینود ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه پاپه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستا به واک کی م . اوله دې خبرې سره سم می نری اوله بشتر وپکی لیجی او مر وند ونه راخنګه راتا وکرل او داسی

می به غنېه کی تیڼګه کړم او په خوله یی خوله را ولگوله چی ما وبل له ډیره خونده کباب اولوله شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی جان د ښاپیری د وصل په سمدرکی غوږه کس چی هلو ونوړی هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سر ولیدی . خوله دې سره دا هم راته به پاره شوه چی هغی به (نیتیا) هم له میره سره د هغوی پیس رخت لکه خنګه چی لانه وه ، جان د - هغه غوښتواو لاس ته ورسپارلی بلکه ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری وروسته دریمه وینو و وینو ، بدې وینو ښاپیری د وینو لامل جاد وگره نکلا موندلی وه . بار خنګه چی د تیر وینو په نسبت زیات او پښین او غنی و . سپین و چی می هر شپه سر چی اوس می او تیر کولیس پخوانی نوم چی کت له دې لیده داسی راته ښکاره شو چی د وینو لامل هغه وای خپل دې د هغی سره خپل دې وینو وینو نیسی سیدان هغه به لوړ شوی لکه وینو چی له هغی سره د تللو لکه د وینو چی خبر او وینو چی کولو وروسته هغه خنګه کړ او خپله هم د خپل دې غنې وینو پاپه د جان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خنګه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جان او نوری شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د خه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزنده منی اند پښنو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوخنګه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړه راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وې سترگی می د گاونډی د کور د روزی ته باته وې چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره خنګه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه اوس چی هرڅه تیار دې اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟

په پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیری تر هیدلی ښی رانکاره شوه . خو سم له دې چی فوښتل می ماته په اشاری څه وواپی چی کتل می د یوې فتنې ، خورتونو چی خبری لرونکی سړی می خواته رانغی ، ماشا وواړه له خود سترگوله اړ خه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز و وینوله او په داسی زور سره می د کوتی پریخی و وورعوله چی ان د غور صید و آواز می زما ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په پیرشدت سره ووهله او پوری می کسره .

په زړه می سختی غوسی منگول ښخه کړه او بندې کی می واوړیدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی چی د جینو ناروا اوږ او آوازی ښه اوریده ، اوس نو یوه شوم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښایې نن شپه ناخاپی رافلی وی .

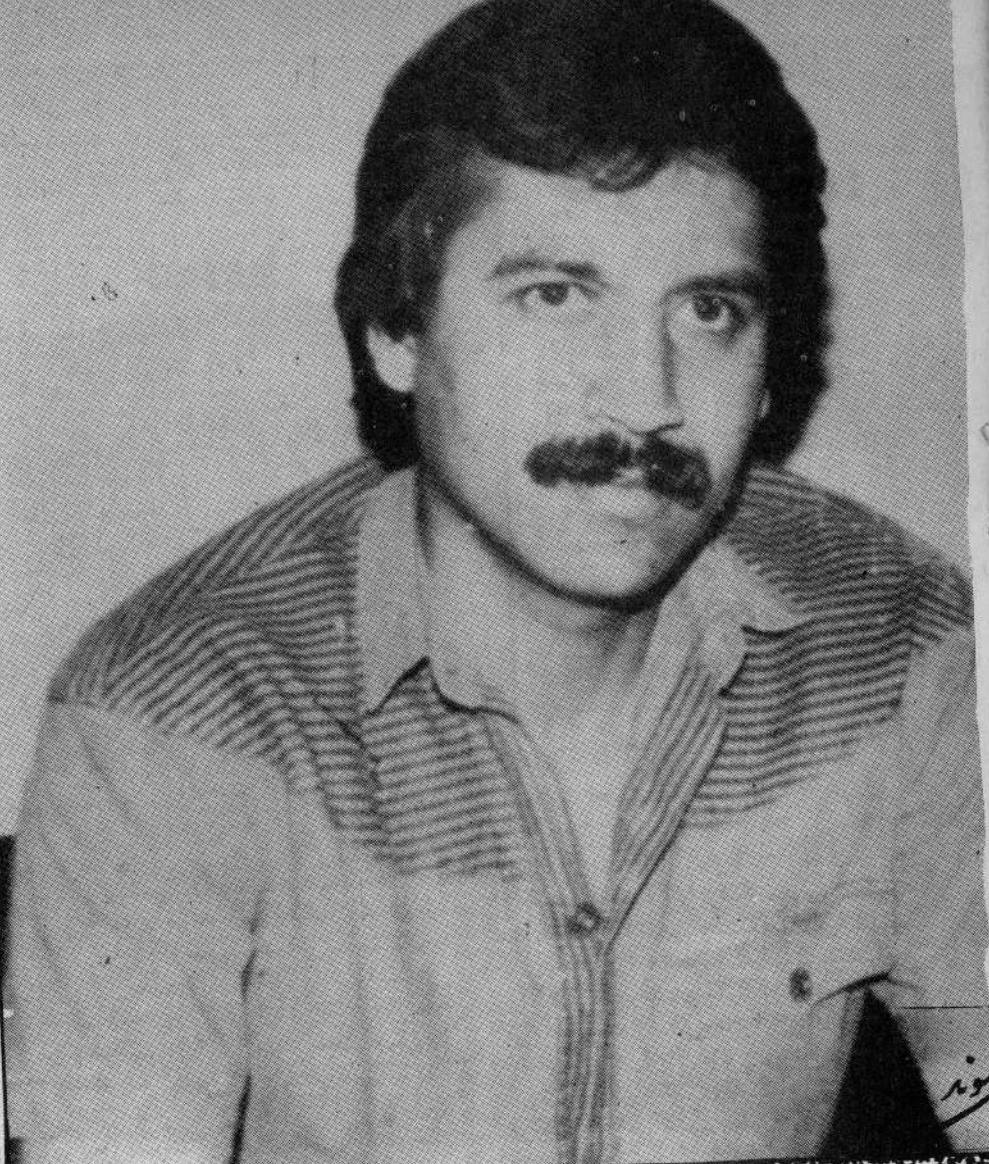
خولکه د اجی د سړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی پاپه شوې . نوشیبه کړی می چی خنګه ، میخونه او د لری کسو لری را وړی او د روزه می داسی کلکه وینو و وینو چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړی ، د دې ترخو وینو په لید لوسره داسی شوم لکه چا چی د وینو د نیاقومونه او کړ اوږه زما پاپه کی کول را اچولی وی . نوی د خپلی میرمنی او اولاد د اشتباه د لری کید و له پاره جان به جاروش ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو و هغوی د اراسره وینله چی سفر ته نسم تللی . خو په زړه می یو خدای خبرو هغه وین می تر بیګا پوری هرڅه چی وکرل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید خه وکرم او په خه توګه دې ښاپیری و وینوم . پخپلی دې نا توانی سخت غوسه رافله . خو آیا ماخه کولسی شو ؟ آیا جان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو برته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرته کور ته رانغلم . که کور می یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاونډی کور ته کالی چلوی . لکه چی د ښاپیری د وې کور ته نوي کومه کبه رانغلی وه او چی کله می له هغوی خنګه ده ی کور د بخوانیواوسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس بجی له دې بحایه کده وکړه او د اکوړی موز ته به غوراکر . خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پانسی په (۹۱) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل با واژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آن ها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما دانستن ریاضیاتش
 واقعا هنر نیست ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگیزش در این مورد نظر نبود پوسر آن
 پذیرا و پیکران را می برسید، زیرا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید و ضرورت است که بگردد
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم به
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در رادیو و تلویزیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در رادیو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم و با آواز و تیتولوزیو

خاوند راهی و از غبار خوب برآید بود.
 تلویزیون نخستین کارها پشرا سر-
 ((پاراه)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایی
 ((باز آمد آن روزها)) همه ای
 همه می باشد. به آرزوی
 راهی درین سفر همه و شنیده می باوی
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر پاراه کارها پشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخرین
 کدام؟ چی تفاوت ها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزها) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جمعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری پاراه در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این بود
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گوینده می یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معجزات یک آوازخوان، آنچه در آن به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صل پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت وصل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صرا (پاراه) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من از آن صدای گوینده هستم، تو از آن صدای گوینده نیستی

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپت - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مدون
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، و بالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاویل آهنگ های گروه را فراهم دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فراهم دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

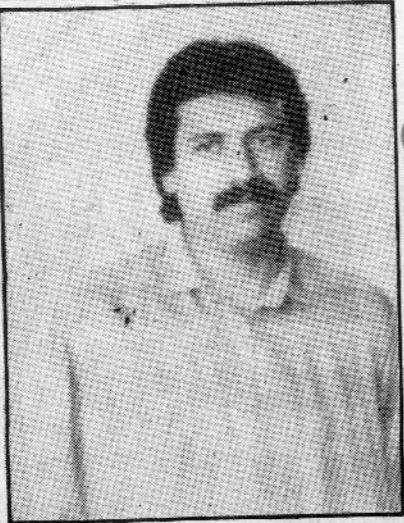
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد . راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگویند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند . (از کجاست کم
 کن و کیفیت بیافزا)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 سازش را بنوازد و آهنگ های فرسی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته . خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی . سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظرسر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعر و موسیقی راچی گونه یافته اید
 و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعر و موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ . به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

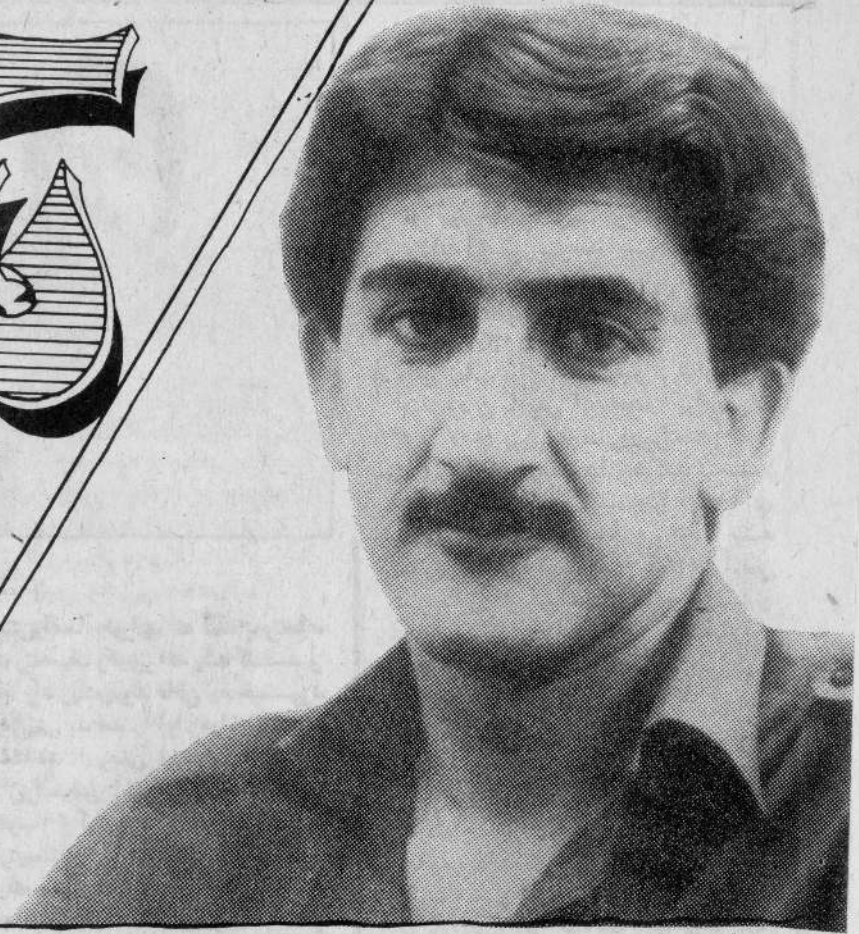


با احساس و واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعر را
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقلت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آرای شعری کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوهی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسایی آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گهتی با گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیوه راهی**
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بیست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوساود و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
 (Photogenic) بود . نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که بااست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * پگان گوینده راد یو تلویزیون شعرو سایر
 آفریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آفریننده
 اثر فکر می کند : کاش این اثر را ایجاد
 نکردم ، بودم ، فکر می کنم در اثر کوتیسه
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد .
 چي گونه می اندیشید ؟
 - چي کم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکند و آنی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما ناچاست .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوانی بگویند که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



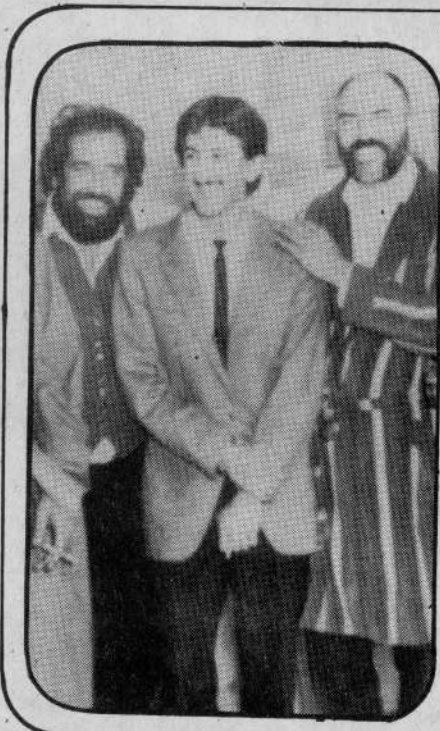
مواجه از مویجل



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها، پیو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد، ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در آماتورگی و سینما-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آتماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من بیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹، (۷) بیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عجبین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود، از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید. با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را پایتتم در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر مییداشتم.



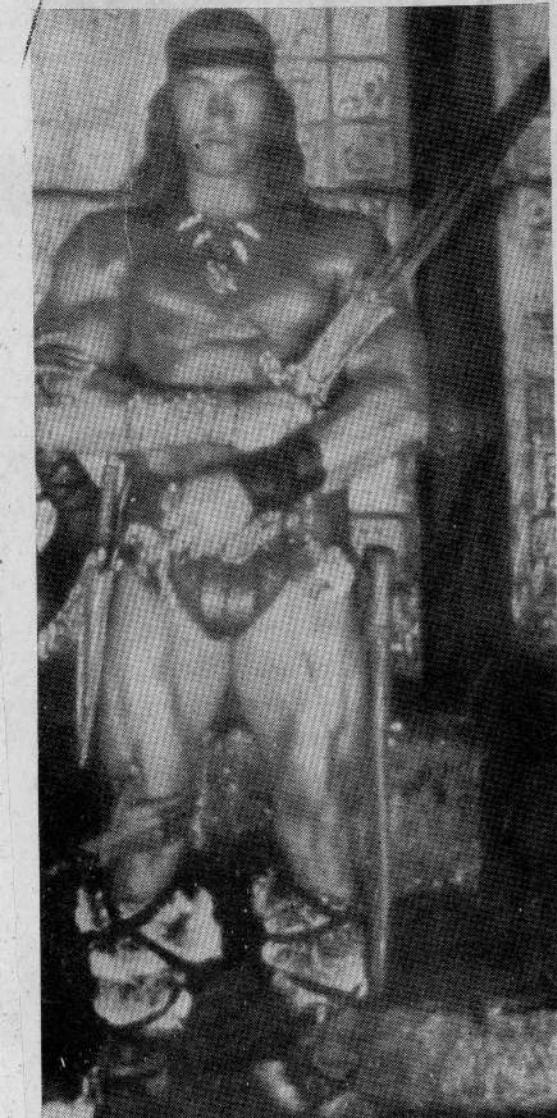
تئاتر و فرهنگ

بیشترته بی بافرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را درخود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بسان ...

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و درچوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . درسال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری
را دربین جوانان برگزار کنم ما
موفق شدیم برای باراول کارتئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بسازیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکثوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوورشال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج در گونه گون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترته و تا تهران
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبه
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبور و تحمیل باید به خود همین نروش
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان



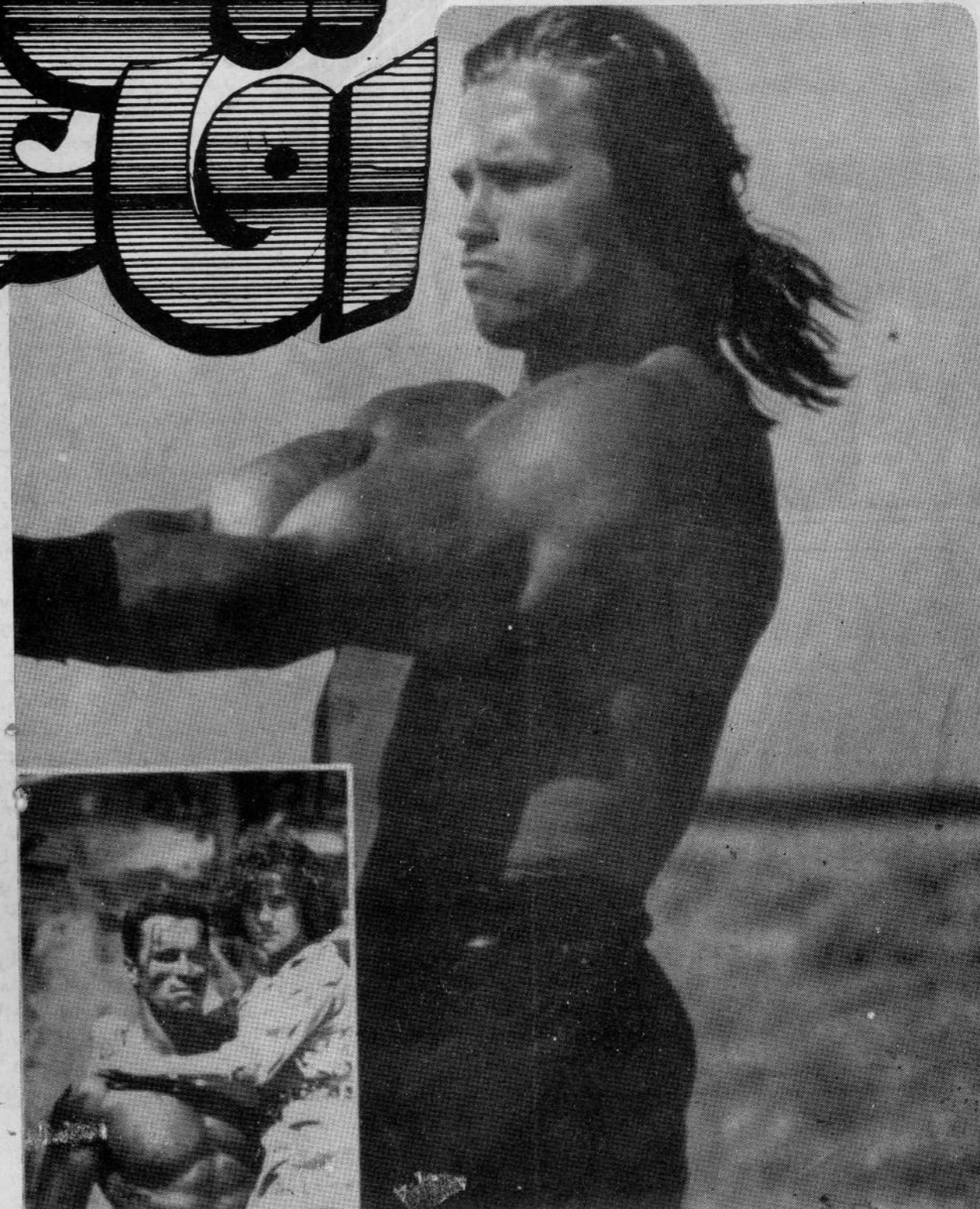
سولو استار

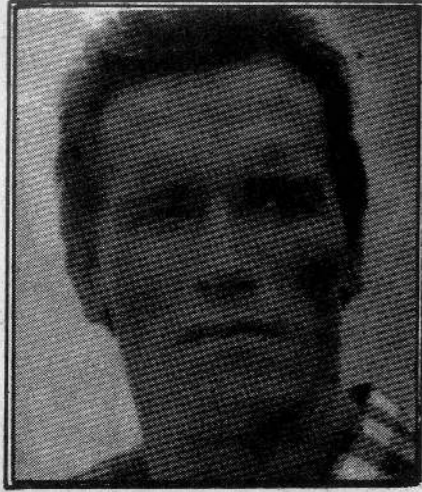
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps بی سس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستاره و ۱۸۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستاره ۰۰ اما
 در زنده کی تفاوت عده ای و
 قول سینمای ما لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهریه سینما راه یافته است اما ستاره
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهریه است
 کچهر " لیندا لوتنیا " پوگنستر
 ستاره فراده و کاراته باز معروف
 جنگ نوری قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو استار ستاره " فارسی
 اتریش در یک دهکده کوچک کستل
 دایان که ها قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستاره طفولیت پر از بازی
 را گذراند. است. شهرت و
 نعت او در جهان سینما به
 هیو ویز مورود علاقه اش " پرورش
 اندام " بادی بیلدینگ " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسپریت یکی از
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما
 لیوید است. " هانسی از هر
 مبلغ به میلیون دالر در زمان
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو
 ستاره که صرف از فیلم " باز
 آهنگ " ۱۲ میلیون دلار در
 نموده است دارد اما با سایر
 مندان معروف چون " ورنر
 " استرود " و " لوتنیا " در

سولو استار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقه مند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونین : تولد يك اسطوره . کونین در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحیه است که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر بهروزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونین در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونین وحشی و دومی "کونین هیرانگر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان مهم تهیه فیلم کونین را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم . بهروزی فیلم اول کونین ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونین" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ امتری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراک نمود و با بهروزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نبسته . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چهره : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

توتونگ " و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلمی از ساخته های (بوب دلسون) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تشبیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهر خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسایر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "ستلین" "نور پای جهان پرورش اندام" را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

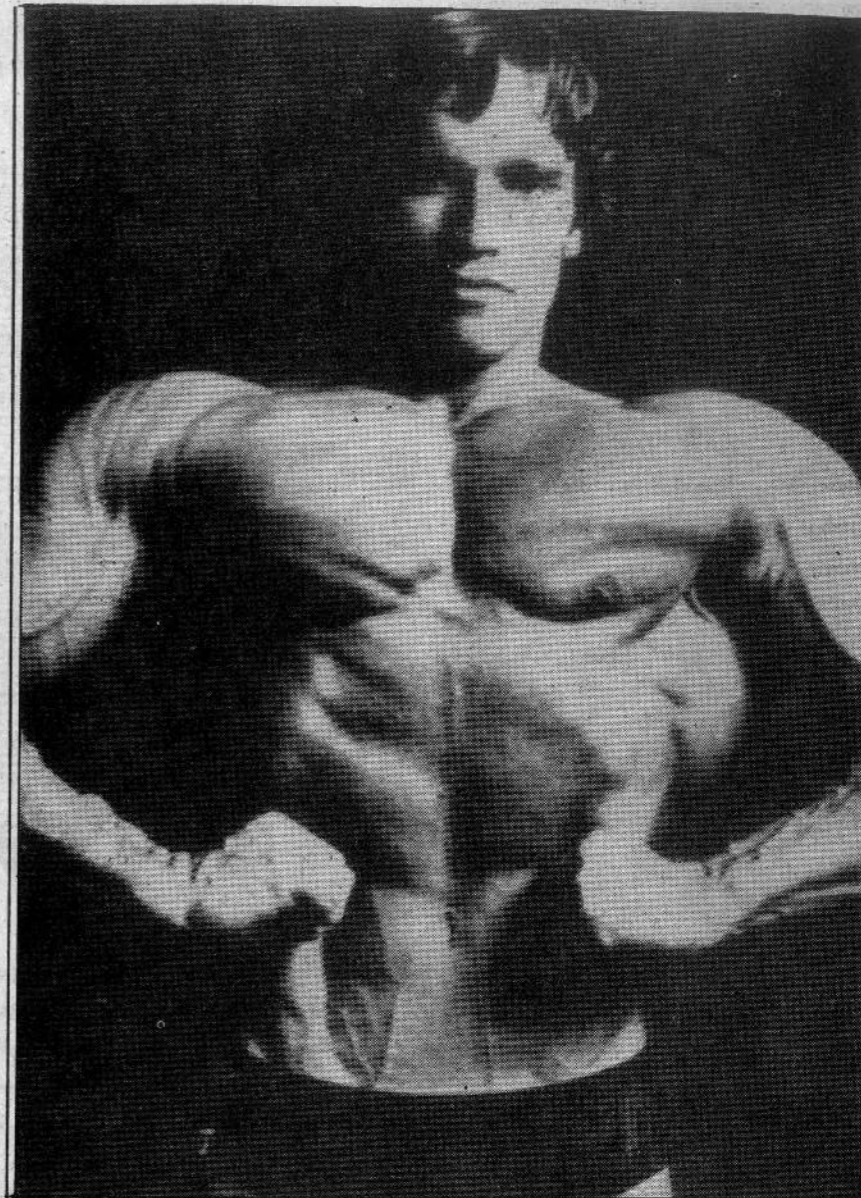
کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است . وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسله ای بود برای دست یازیدن به آرزو های چهره : سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتکار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

"نقش آمربنی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشت زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست ."

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان آرو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند ، اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات آرو پاروانه" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم . بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از بهروزی آرو پاروانه کامپای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین بهروزی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . "من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."



و هرگز از مشقات تمرین نمی تالمیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "بیادی - بلهدینگ" زیبای اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خواب - ب های من پروریدم و لباس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کلیفورنیا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفیس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مقرر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته گی های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین های کوچک لعاب دهن و مواد غذایی به میان می آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسید های ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول يك تخمیر بسیار جزئی (فرورفته گی های جال مانند و خلاهای میکروسکوپیك اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساسريك در شش خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یاد آگر دندان است) به زودی در خلاها و فرورفته گی ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نضواری مبدل میگردد (اماد رعمتا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
آماده گی و استعداد ساختن دندان ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال ها به ویژه فلورآن کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا ، چاکلیت های نرم ، کیک کلهج ، اکثریت میوه های پخت شده و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی ماندن پارچه ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان .
موجودیت میکروب های اسید ساز رشته مانند .

تشکل کاری يك پروسه بسیار طولانی و تدریجیست . اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب دهن و

از مجله (جهان طبابت) چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست .
کاریس یا (کرم خورده گی دندان) مرض مغرب کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسم های تکلی و ساختمان های مغزوی دندان از بین میرود .

اسباب و تکوین مرض : کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتور های مساعد سازنده به وجود می آید از آن جمله :

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسی مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراحسی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مخفی زمین برای متع شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسی ها واسید های حاصله از میکروب های رقتی مانند بامالیکول های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل میدهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی مینا را تخریب و منحل نموده و بویختگی مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان ها کوچکتر به غلظت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

- خوردن دایمی سبزیها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیادتر سه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگیرد.

فرورفته گی ها با هم وصل شده و عمیق تر میشوند. با آن که تیزاب های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال های سطح مینا را از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق ترین دندان راه میگشاید. این مرحله د نشانده مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدید آ درد را به وجود می آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری و اسیدی میکروب ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و تخم (پولیپت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فدا های گرم به درد می آید (نه سردی) و این نشانده هنده پیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دود را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب

از دندان خارج شده، ساختمان های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند

چیزی را بوجود چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بریز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامی طریس شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاغی این فیلم کیرا، دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کارمدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند ترمز حساس خود را از دست می دهد و موتر را اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما همسر او که صاحب یک کارخانه است و " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید - که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " امورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو سه طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

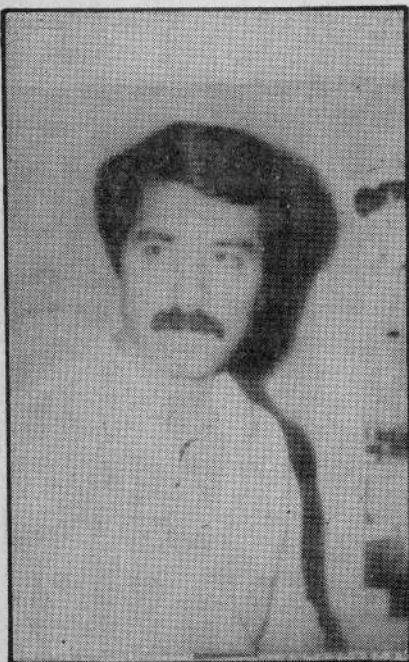
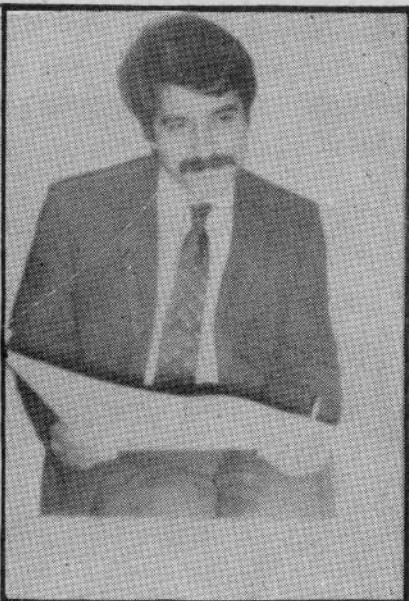
صفحه ۱۹۲

- هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم
- " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی "
 - " بهترین کارگردان : اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری "
 - " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : دانییل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من "
 - " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی "
 - " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار "
 - " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من "
 - " بهترین فلنامه ی اوپوزینسال : تام شولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده "
 - " بهترین فلنامه اقتباس شده : آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی "
 - " بهترین فلم خارجی " خبر امر - یگانی " : سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

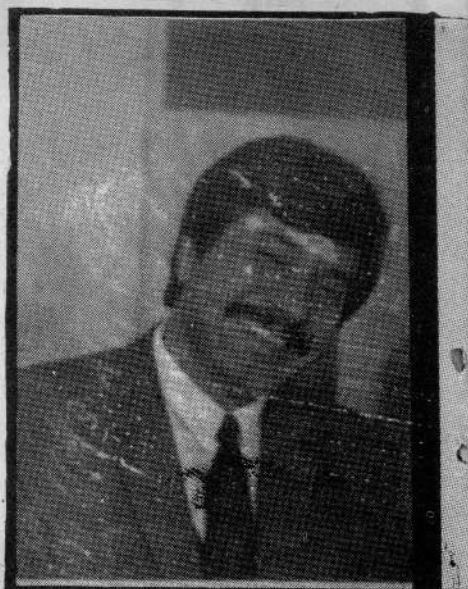
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار میوه" نقش داشتم .
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری چه خاطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد ؟
 - زنده گی یک سینماگر همه اش خا - طره است . برایتان قصه کنم که یک وقتی به تاشکند دعوت بودیم . اصلاً منسر نفری بود و ولی من در آن جا تقاضا کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که از زندگی اطفال افغانی که در آن جا - درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم . کمره را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم برداری کردم . سپس به دو هفته آمدیم در آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن یک فیلم بردار مجرب نیز در آن جا

با من توظیف شد او هم خواست که فیلم برداری کند . او با طرفی می‌گردد و تصویر می‌گرفت و ما تعجب می‌کردیم سر انجام موسی را مدتی و حبیب طلوع از میهن خواست کردند که من خودم فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد - وقت ما ضایع شده بود من کمره را گرفتم فیلم برداری کردم . فیلم برداری تمام شد و فیلم به لاهور بازگشت . فردای آن روز با رئیس سینما تو گرافی و دوستان خودم یک جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم متأسفانه یک ساعت هم از آن فیلم بردار مجرب درست و لیکه نیامده بود . وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند که در کجا تحصیل کرده ام و هر چه شنیده می‌کنم در این رشته تحصیل ندانم و باور نمی‌کنند می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل کرده باشم و دوستانم "موسی را مدتی و حبیب طلوع" با خودش رهم را می‌بندند .

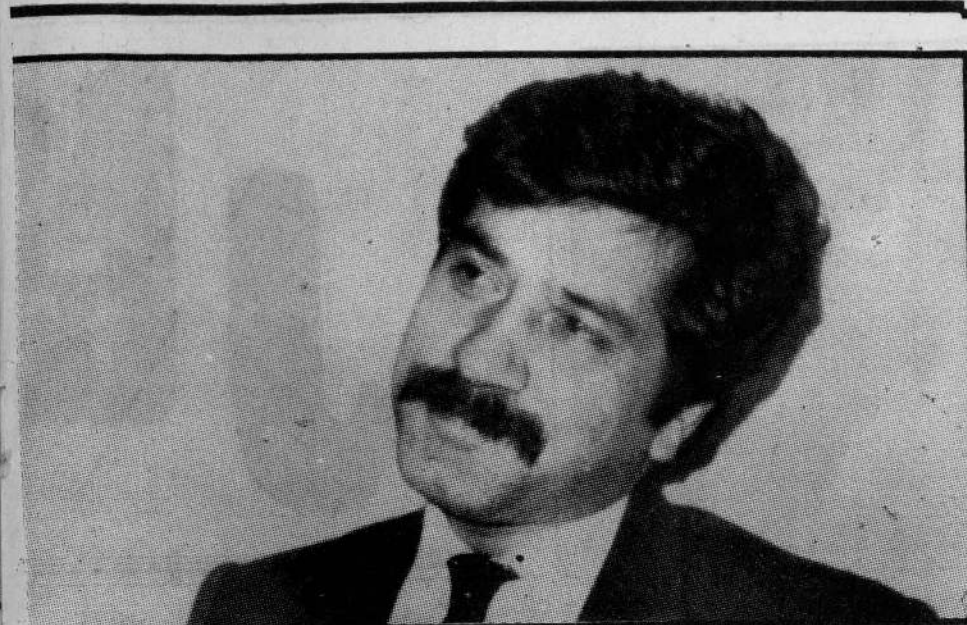
چون کار تازه بی رویه است دارند ؟
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار دارم .
 - اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و - کتبخانی تلقی نمی‌کنید ، اندکی در صورت زنده گی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
 - ازدواج کرده ام ، سه بچه ، قصه اول دارم که هر سه تن شان در برخی از فیلم ها نقشهایی را بازی کرده اند .



که جز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی و یکی دو فیلم تلویزیونی و دیگر هیچ فیلم ما دور نمانده است به این معنی که قلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق به پالیسی روز ساخته شده که اینکای فیلم های خوب فلکسور یک و محلی وطن خوب ما ساخته می‌شد و نشر می‌شد تا جای فیلم های بی‌مقدار تجارتنی . خارجی را می‌گرفتند ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های انجا -

هنرمند باید هدیه فستای باشد

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده باشد بسیار .
 - فیلم های ما چرا نقش شوند " صدای دانه ؟
 - فیلم های تلویزیونی ظالما طوری است که ماه خاطر سهولت کار و روی سست آواز را بگیریم ، لذا از آن جایی که ماه ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم مشکل بستگی وجود دارد ، لذا آواز مخصوص می‌باشد .
 - آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش



صق و پهن چه نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ این پرسش بیشتر به مسؤلین افغان فلم تعلق می‌گردد ولی منحت یک سینما گر ، میتوانم بگویم که محصولات این مدت زمان واقعا خوب بوده و برای آینده نیز امید بخش می‌باشد .
 - به مثابه یک سینما گر ، سینما آن چه را که است باید تصویر بدهد و یا آن

سینما روی آورده اند ، چهره های تازه و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند تا سینما انحصاری نباشد . و ما خود - مداند اگر در یک هفته سه فلم نشر شود و در همه آن همان یک هنر پیشه باشد آیا برای تماشاگر دلیلگر نخواهد بود .
 - خوب اگر افزون تر از این بگویم ، فکر میکنم درست نخواهد بود ، ولی یک چیزی را باید یاد آور شوم که بسیار بافلنانه در

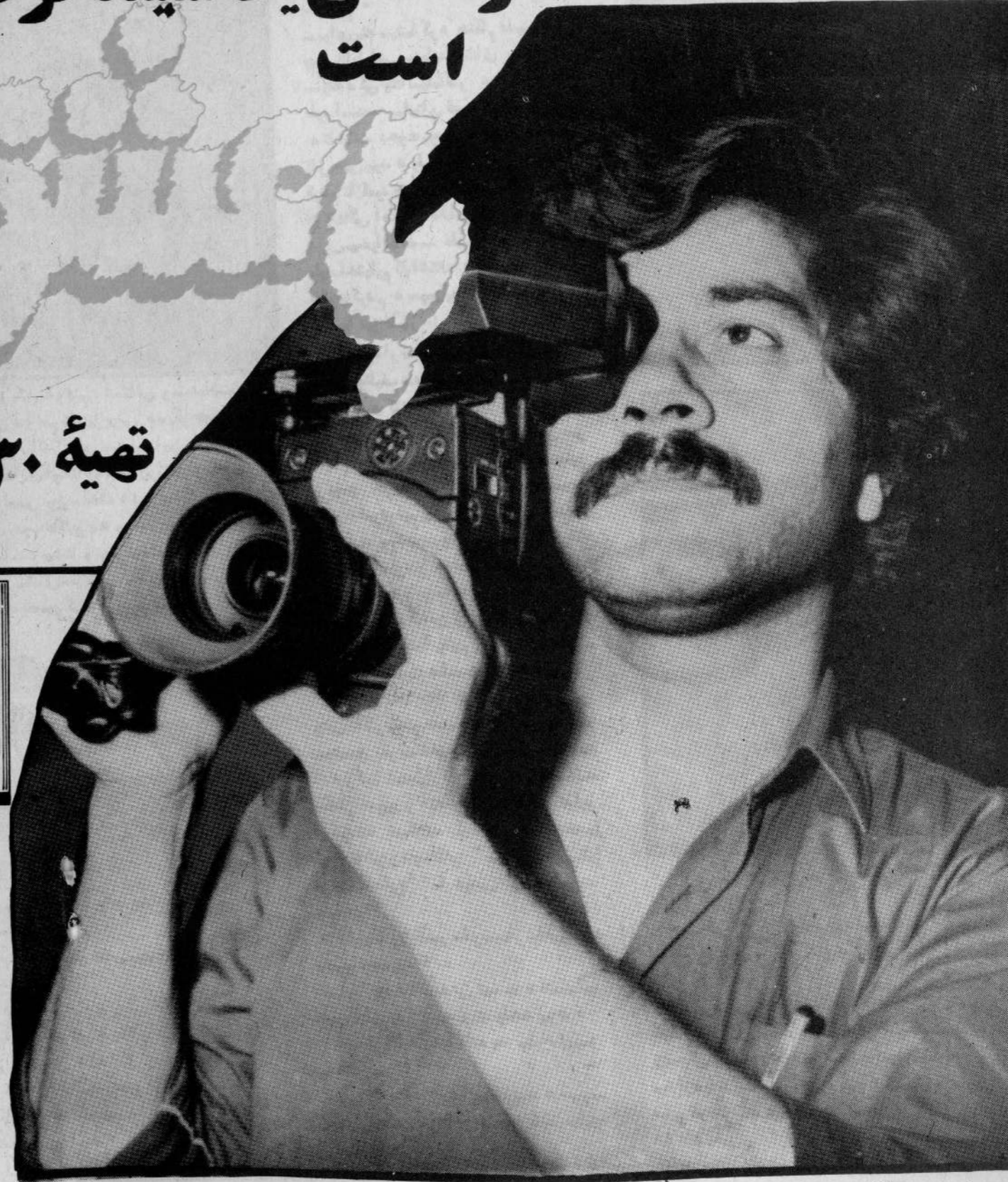
هنرمند باید هدیه فستای باشد
 - نه ، به هیچ صورت واقعیت ندارد شما میدانید وقتی که فلننامه نوشته می‌شود تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می‌شود امکان ندارد ، آن تهیه که در فلننامه تشریح شده ، آن را تهیه داده و به کسی که عقده دارد و می‌گوید : فلان کارگردان به من نقش ندهد نقش داده شود در این صورت من فکر میکنم باید از فلننامه نویسی دوباره خواسته شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر بدهد .
 - کارگردانان ما چون انجنیر لطیف سمید اورکزی ، فخر نی ، جوان فیسر حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عملی و دیگران همه شان آرزو مند این استند که در پهلوی سایر هنر پیشه های که به کشور های خارجی حتی از هنر پیشه های کشور های جهت بازی در فلم دعوت بعمل می آید ، ولی درین جا همین که یک هنر پیشه نام کشید ، بعد موقع است که در هر فلم برایش نقش داده - شود و این را نباید اندک آهتیب و کرکتری مطابق به همه فلننامه ها می‌باشد یا نه وقتی برایش نقش داده نشود ، آن وقت خودتان میدانید . . .
 - محصولات سینمایی ما از نظر فنی - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم

« هراس از چی و از چی کسی ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟
 - برای نخستین مرتبه فلم هنری " به - سوی لانه " که پس از اعلان نشر حاله ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از - سینما گران و منتقدین مانقد شد ، هر چند که کسی ها واکنشی های آن را به رغم می‌گفتند ، من نهایت خوشی و راضی بودم ، زیرا به نظر من نقد در سینما و دیگر کارهای هنری ، پیکانه راه بهرین رفت از کاستی ها و کس هاست .
 - عبادر آغاز صحبت خویش گفتید که با داشتن علاقه و اندیشه بی - سینما آید و می‌گوشید کارهای شربخش را به انجام برسانید در حالیکه گروهی می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی وجود ندارد یعنی که کار منور به منظور بهبود فلسازی صورت نمی‌گردد ؟
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است من با اطمینان گفته میتوانم کسانی که در سینمای ما وجود دارند با درک رضا - لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند ، این سینما گران ما بار سالنندی که دار - ند ، با آرزو مندی تلاش می‌نمایند تا یک سینمای پالستیک و واقعی را در کشور - میان آورده و آن را هویت ببخشند .
 - آیا واقعیت دارد که در سینمای ما بیشتر به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌گردد ، تا به استعداد ؟
 - نه ، به هیچ صورت واقعیت ندارد شما میدانید وقتی که فلننامه نوشته می‌شود تهیه و کرکتر ها در آن بر جسته و نشر می‌شود امکان ندارد ، آن تهیه که در فلننامه تشریح شده ، آن را تهیه داده و به کسی که عقده دارد و می‌گوید : فلان کارگردان به من نقش ندهد نقش داده شود در این صورت من فکر میکنم باید از فلننامه نویسی دوباره خواسته شود تا تهیه و یا کرکتر را دوباره تغییر بدهد .
 - کارگردانان ما چون انجنیر لطیف سمید اورکزی ، فخر نی ، جوان فیسر حیدری ، واحد نظری ، شبان ، عملی و دیگران همه شان آرزو مند این استند که در پهلوی سایر هنر پیشه های که به کشور های خارجی حتی از هنر پیشه های کشور های جهت بازی در فلم دعوت بعمل می آید ، ولی درین جا همین که یک هنر پیشه نام کشید ، بعد موقع است که در هر فلم برایش نقش داده - شود و این را نباید اندک آهتیب و کرکتری مطابق به همه فلننامه ها می‌باشد یا نه وقتی برایش نقش داده نشود ، آن وقت خودتان میدانید . . .
 - محصولات سینمایی ما از نظر فنی - به پاسخ این پرسش تان باید بگویم

عید و رکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.

آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د مالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھویتی دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟

زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسرم بین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هرایس - محمد من و آنان را واداشت تا هیتی تمین گردد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستام و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟

در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلیسی و راپورتاژها را فلمبرداری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟

در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبرداری کردیم. فلما ی دیگری چون "شکوه پوزی، احساس - راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم هایی تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟

میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پته اول زنده هم قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبرداری باشد و کوره بین باشد و پسا فلنامه نویسی باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تعیین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

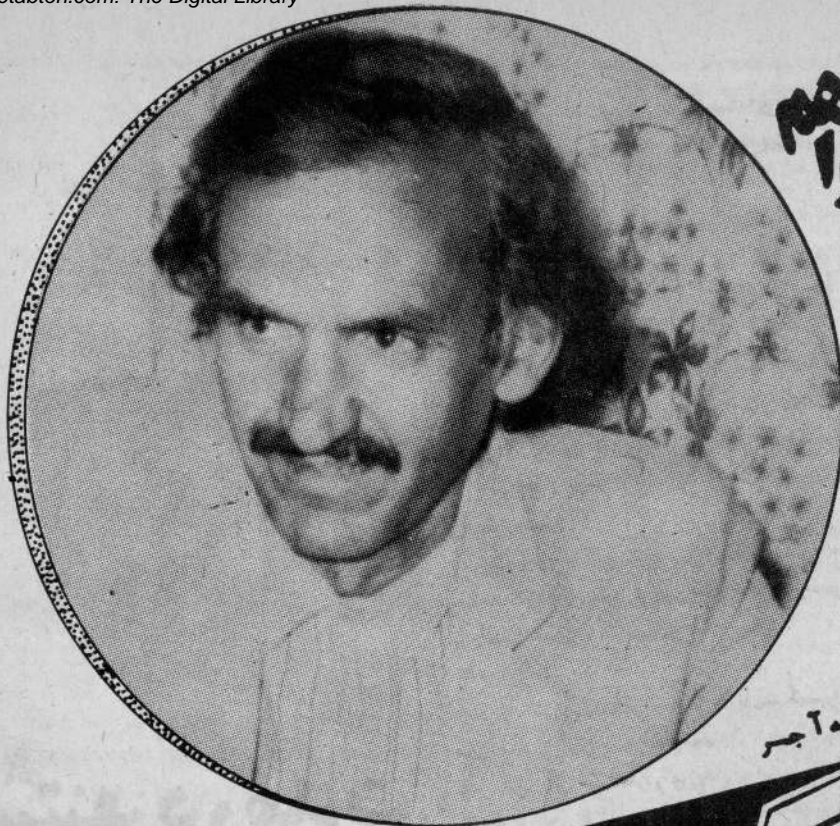


کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود را دوست دارد و علاقه به هنر سینما را در خود احساس می کند همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.

فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میبایم. بار اول معتقد به این میبوم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند.

عید اورکزی و تجربه هایش را در زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیقی فیض الدین فروغ و دیگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوست



مجید سیند : میخوام هم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوه آجر

سیند از «کوه آجر»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۳ و ۳۵ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنیم که اینک آن را با شما در میان میگذاریم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستگیری و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استاده بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده

بقوه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي

مرکه کورنۍ د لمر



حاجی چمن د پيروي هنري کورنۍ چمن

کله یې چې گوتی طبلې ته ورژدی شې یوه دنیا خوښی او افسون نضا پکې کړې . د لاسونو د گوتو سحر او جادوی د انسان روح آرامې بڼونکی افیزي لاندې راوړلی په رښتیا دده لاسونه خوږمه د احساساتو پارونکی با ارزښته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چې همیشرد پسرلی د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کېږي . د موسیقي په ریاست کې مخامخ کېږم . د لنډ روښنه وروسته د مرکې بلنه ورکوم چې په دېر صمیمیت سره حاضرېږي . داسې په خبرو پیل کوو : - کله چې تاسې د تلویزیون په پرده وینو همیش خوږ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحې څخه ... دداسې حال کې چې موسکای به شونډو بریښی زما خبره پرې کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼه دي چې د هنر ضروري او پوره اخلاق ولري . نوځکه همیش چې زما پښه محفل اولاسمی طبلې ته ور ژدی شې هرڅومره غم چې مې په زړه کې وي غټه گټه پرې کېږم او په خندا اوڅر -

بڼې خلکو ته خپل هنر وړاندې کیم . - تاسې څه وخت د موسیقي نړۍ ته گام کېښود ، د پوځه پوځه نه وروسته وای :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چې لا وړوکی م .

- داسې بریښي چې تاسې په یوې هنري کورنۍ کې زېږیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلار طبله اوتره مې آرمونیه فزوله .

هغوي نه یواځې زه بلکه د پوزیسات شاگردان روزلي دي . تره مې هنري

ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله کې م او دمخه په ډله کې په اصطلاح

ښه ((پوځ)) شوم . او وروسته مې په نورو ډلو کې همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کې د محمد عمر په مرسته مې له راه پسو سره همکاري پیل کړه او چې د د پسرلي

مجلس ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځې سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل ، پروگرام به مو ثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمې څخه بهر ته تللو .

- تاسې ولې په دومره عجله بخان بهر ته جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کې د پیر محبوبیت د رلود . لږه لږه سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پښتو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کیدلو ، او هر واده کې

دوه شپې ساز فزول کیده . بعضی وخت به یو واده لاڅمته و چې د بېل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کې خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو آیا ستاسې د دې وضعیت په وړاندې ستاسې میړمن عکس العمل نه

ښود ؟

پاڼې په (۱۳) څخه کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ ونيې
 خدايز واسمانی بيخلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لويي . بله تر سحره شه
 زه به دلاله په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمين . چلنزه ترد لهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامی تر نظره شه
 مينی دروازي شه له بنگو رنگينـ و سره
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقی بريال

گلونه لور زمانونه

خو شيبی د انتظار اوزده گلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـدي
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پويي په سر روڼانه
 نژدې شوي د وصال خوزه شيبه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مينی د تاوده بستر د پا سه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه و
 په سينه جی می گلپانی رنگينه شوی
 ولوليزه می د هطرو خوشبوی و ی
 هر نظری می د بنگلا و نذرانه شي

د اوریل می زانگیدل تاوکړي ولونه
 اوسکای نڅپیده په اننگوکی
 تول می فوز شومه د مينی انگا زو ته
 د وړی نچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څخه مستی وه
 د بدن په مرفلنيو اندامو پی
 زیاتیدونکی د پانی هوس گرسی وه

له وړینمینی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان می په نخاوو
 لکه پینه په خولوکی لورسه پویه
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدی د عوانی مسته جذبـه وه
 اوله گرمو او سيلو پی بنگاریدله
 تلوسه می بارونکی ولولسه وه

د شيبو هغه بهیر بسللی و و
 جی د مستی فونې وسپړل گلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غزلیه کيف

پهین این پوړی د انسانه میوړسـ
 نسانه از بلای گوښه ویرانه میوړسـ
 او میوړسـ :
 که د شام و شب تاریک
 سپاه لاش خوار د پو
 جهان راقبضه سپارد
 و هر که شب برون آید
 برویش حمله می آرد
 اگر شب را گذر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 و راهی بایدت آزاد
 چه گویی تو؟
 چه بنداری؟
 مگر این مؤذبت بیست
 پتیا راست میوړسـ

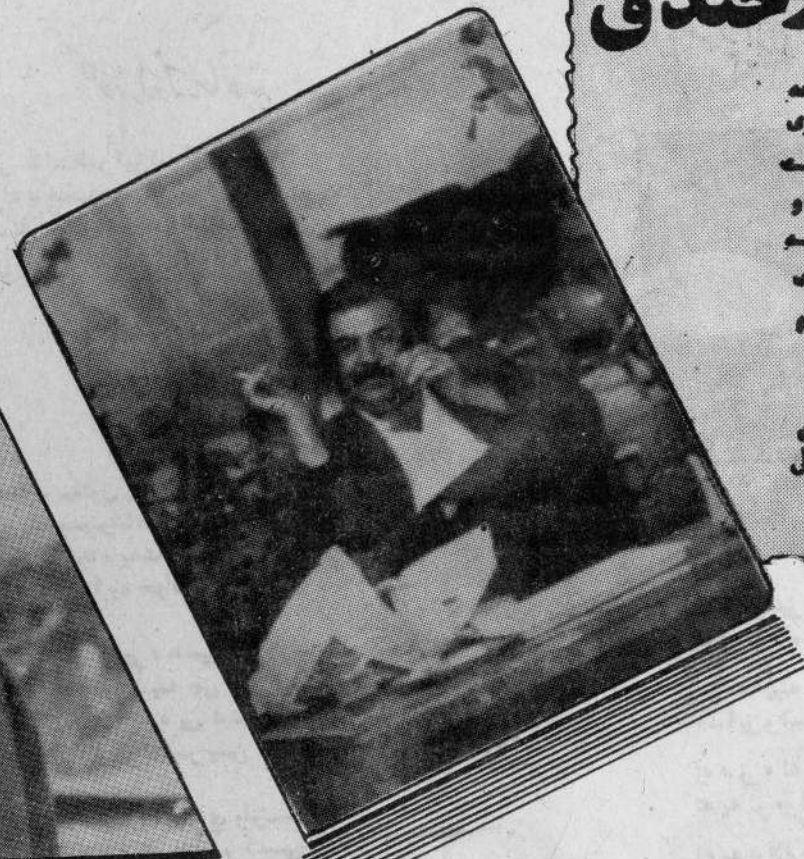
اسد الله ((ولوالجی))

شماره کور

پرستو آمد و پوي رسيدت آرد
 بهار . رهگذرت را شگونه باران کرد
 بشارت گل سوزي خجسته باد . چو گفت :
 که ميوسد ز سفير نازنين صحرا کرد
 به راه آمدت . گل نقش باي تو پرورد
 که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد
 تو رساند خدا دگر دست ها . گل زرد
 خوش آمدی که در گدست از تو نرسد
 به گهوان بر نشان باد خاطر . بنگر
 به سينه گاه سید ار خاطرم . بنگر
 هنوز تازه بود نقش بران بند بگرد
 مرا به گوی آموش مهربان بند بگرد
 که گشت سينه ام از آه بينواي سرد
 بيا بيا که نوبی شاهنورد د پوانم !
 مودود که نوبی در نگاه (حامد) نورد !
 عبدالسمیع حامد

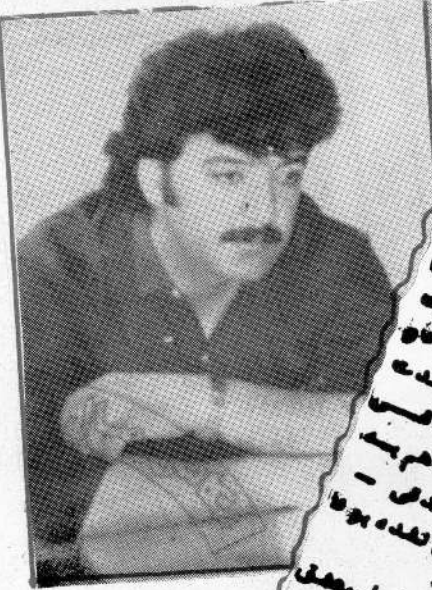
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
 فوجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
 به سوی آمد در پیوردست و پاچه فسفاو
 به به جای برك موتراکسلیتروموتراهرم
 فضاظر بهز با دناپسکل زا به فاصله دوری
 پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
 خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
 فسوق خندق شده بود که به مشکل
 تا خانه رخت .



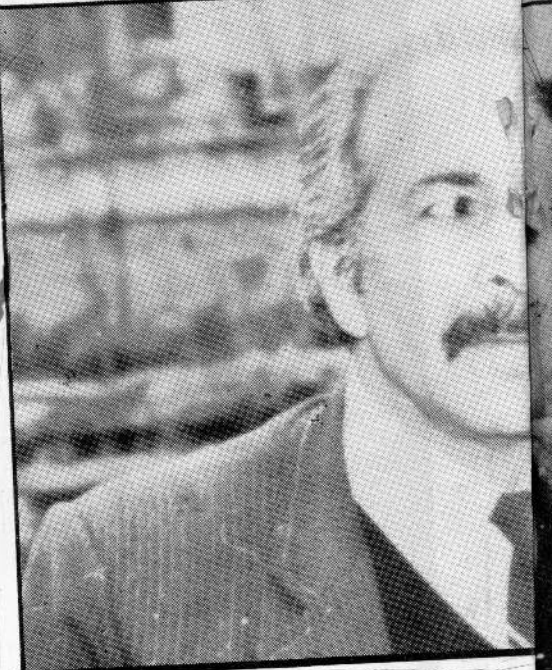
موتورخانه مذکور

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در راه بودی و در شیشه

نعمت آرزو هنر پیشه علم های اندامانی
 با همه بیفتانند او که در فلم سینمایی
 حاسه عشق با ساره نقش بسیار
 کوفه آوازه عشق و دلدادگی این فوج
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
 قوت گرفت و طوریکه در اندک مدتی
 آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
 پای سفره نامزدی شان سوری شده بود
 درازی از نامزدی و از و اج کردند
 که به زودی ازدواج کرد
 واقعه در زمانی که در فرجام اندام
 نفس سینمایی همه با به حیرت آورند
 مانعیت نظری بازی کردی از طرف فرانسوی
 های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
 نعمت آرزو بزرگ نمایی مانعیت
 را به اندام بزرگ نمایی و بر کار هنر
 سحر خط بخلا کمانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
 لویز بین را محاصره کرده بودند مهشک
 ر زهر زخمی تمهید پنهان شده بود
 خطبه را گاهی این سوگامی آن سنو
 مدوید تا مگر پشک را کبر نماید ه ایسا
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
 و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
 در آن نقش داشت ه اما مداند که آخر
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
 پشکیت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
 ساه و چرکین .
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
 پشنامه مروس خارجین رخ داد و همه
 را خسته و اندوهگین ساخت . مروس
 خارجه می که با زنده گی افغانی میکانسه
 بود و پشک همراهِش زنده گی میکرد . . .

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار در ملز پشک
 را به تلو بیون را مرسوم تا از حادثه
 زنده گی هنری خود برای خواننده گل
 مجله فیه که تا این که او را فارغ
 منزل اول تعمیر تلو بیون با زست و حالت
 دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
 بقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد

سید محمدالله که هنرمند و ستایش او را بنام
 شیرین گل برسوز " بیفتانند در
 حادثه که در این روزها خساره بسوز
 اقتصادی را به خاطر مروس و آرماتین ترو
 لداورند ، آوردن مروس به خانه بود
 که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
 قرض کرد تا پیش نامیل مروس و سیال و
 شپک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام
 و مصرف کلان مروس چندی بیفتانند که
 شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی
 و هادی مروس را به خانه می آورد و آنکه
 دارد تا مروس واقعه چون در خفسر می
 که سال های سال به امید مروس با او
 مروس سپریان و سا زنده زنده گی مشترک
 باقیست .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

PHOTOGRAPH - RAKESH SHREYITA

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasaji

Sonu Wallia
Photograph - Mukesh Panchal

زنگنه و آشنوک

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بینک -
 براشراست بینک میگوید : من از آن -
 دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
 و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیاورم
 تا صحنه های حساس را بازی نماید . برای
 ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
 همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
 نه کسی دیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش ...
 او به جواب سوالی گفت :

« درین روزها مصروف ساختن فلمس
 استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
 از صحنه های این فلم هیروین ، از زیننه
 بپند - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
 مراسم آشوک امرت راج نکر کرده ، بالایی
 ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
 صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
 شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
 که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد ، -
 تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد ،
 مشکل است . اما من نمیتوانم فلم خود را به
 دستور گرفته هیروین هاتخمیردم هم ...))
 برم بهاری به شکایت هایش از سری -
 دیوی ادامه داد . ولی من همینکه نام
 آشوک را از زیننه شنیدم ، صرف در همین
 مورد فکر میکردم و اصلاً دیگر نفهمیدم که او
 چی میگوید . حرفش را بریده پرسیدم بیسی
 گفتید ؟ شما آشوک امرت ... او کیست ؟
 برم خنده ای کرد و گفت . کدام راز در
 جهان تا اخیر را میماند ؟ آنهم اسرار
 یک هیروین ؟ از مد هیوالا تا نرگس ،
 از هیامالینس تا نیتوسنگه و از رینارای و -
 موسس تا سری دیوی .
 از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
 فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
 پیار کیا تو درنا کیا)) وقتی عاشق شدی
 دیگر هراس برای چی ...))

بقیه در صفحه ۹۴



است . برادر من آشوک امرت راج هنرمند
 تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
 دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
 برایش جواب مثبت داده است .
 سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
 خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
 سری دیوی و آشوک را ببینم . من بیسه
 چشمان خود دیدم که ...
 وقتی دوباره به هند برگشتم ، خواستم
 مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
 دقیق بگیرم . اما قبل ازینکه من کوچکترین
 حرفی بزنم ، سری دیوی داد و فریاد بیسه
 راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
 محشری را برپا کرده بود . همینکه مراد مید
 صدایم کرد : ((امریش) امریش) بیسه
 لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
 آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده
 هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بیسه
 فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
 یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
 گردن می نهم ، این روزها سوگندش را به
 یاد فراموشی داده است .
 من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
 تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
 آنجلس به امریکا رفته بودم . آنجا
 مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
 بهیاری معرفی نمود ، از من پرسید :
 هیروین درجه اول هند چطور است ؟ گفتم :
 هدف شما ؟ در پاسخ گفت : من دوست
 برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم . و -
 وقتی درباره برادرش پرسیدم گفت :
 راستی ؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
 سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دستار غذاهای دریایی

ترجمه: کیانا



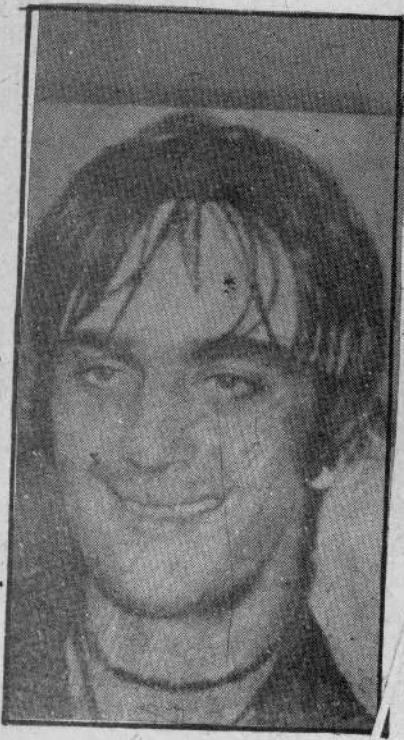
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی همیشه که به آن
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد صرف گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرف الکتراه -
گاهی ایجاب نماید ، پورا آهن چسب
میوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینمایم . دیگر در همه حالات ، باد امین
دراز ، و پورا آهن های جین زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسوولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آور است . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار
(Ran-X20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجل دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجل دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه
سنجل دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنجه از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسا عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزا بت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و تیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه - مید هید که از اینجا به دوستم تیلفون کم تا آن در رس د قیض را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس میدل شده بود و از - بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریمت دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد ه معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دیواره وارفتنی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل ساله داشت. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرد نشسته بود و هایش را فرمی نمود الیازا بت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایبتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل پهاپند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایبتان گفت: خانم، ایادتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیازبت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیازبت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر و زمانه دیگر ی قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، برده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشش را از حرارت آتش دور نگهدارد.

آقای ایبتان چوکی ای به الیازبت تعارف کرد. الیازبت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رختی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیازبت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتاب آمده باشد. این مردم عجیبی نی هابوند؟ آیا آنها رام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایبتان به الیازبت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیازبت را پائیدند. باها (با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم (نترس این خانم جوان خانه دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیازبت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیازبت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید.

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما امید انیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعاً در عصر ملکه ویکتوریا زنده میگردند.

الیازبت پرسید:

الیازبت پرسید:

آیاد رهمین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دوستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایبتان نیز مانند زیش ترسیده بود:

آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایبتان با چهره رنگ بریده و دست های لرزان برده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیازبت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و بلا یترش آنرا آتش زد. خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایبتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشن تر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود. او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و وایسواز دهن رینی خود خارج میکند این آدم واقعاً از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.

مرد بازویش را بد و زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری بگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو (برو) توجه هستی (از کجا آمده ای) بخاطر خدا، برو (و ما را آرام بگذار).

ظلمت الیازبت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیازبت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی اتفاق نیافتاده باشد. برنده گنکهنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر میزنی حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیازبت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیازبت در حالیکه دستهایش را لرزاند یک آتش میگرفت گفت:

اوه بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خوږي مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوږی د اخی اعیال وویمن نوزره می ماته نیس مثلا د درو وروموترونه به نه ویاوهنر به می هم د هنر په خوږنه وي او هیلخ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وي . زما د پورش کاله کښي می هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خبری می دې کورکی به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږی د ایی وي . زه پکی خوږی می .

تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟
 - هغه هیله چی ټول افغانان بیی لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوری لاسی د هرڅوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .
 - پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري .
 - خوتولنی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کښي انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر فوخته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسیقی د استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناهه ته بی نیولی او چک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوږی می . د دې پوښتی به اوږد وسره بی سمد پشی به موسکاکي وویل :

- گوره د دې پوښتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیسینه خصوصي ټول وایم چی نوشته پیسینه کړي . به هیواد کی می د استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکي می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوږی می .

- تاسی خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موخواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟

- زه د دې زمان او د دې لورگانی لرم . اولاد می وروکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

- ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

- استاد اول میرچی ژوندی واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پیس وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .

- ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی او داستا .
 - خوند وړ دې مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پوري ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاست ؟
 - که څوک د فزلی په ماهیت پوهیږي نو واقعاً فزلی پور خوند وړ اړه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کړم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضه

په لارکی

نو استاد به وهل او پبول را کړل . خو چی بی راباندې درسته زده کړل .
 - خو مره سندرې به راد پواتلونسو . کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :
 - تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .
 - ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې به تلویزیون کی لیسنگ کړي دې ؟
 - زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگ کړم . ولی موز ته څوک اوږي . او اخی وخت بی لا سندرته ژارې . به هیواد کی خوږه ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای بی نه پیدا کیده ماله خپل جیسه بیسی ورکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړ پکی د شاگردی او استادی نه وتلسی وي هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیښته زره روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد بی د هغه سره څه وکړل فیروزه دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته بی صرف لاس زره روپو د قبر په سر را کړي . استاد .
 - د دې اخله دې . میرمن می چی کله د پور کلو کولونه ستومان بی نو چنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیس برون هنرمند شولین دکور او ژوند خاوند دې . تاته به د ویره وخت کی یوکور د رونه رسید پرین د د اهنر پرین د .

نعمت الله

ما د موسیقی په لارکی



هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشی اخره لپه بجیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وي . اخره فلتو خوما څه د بولی به سر په اسانی نه دې زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پ وروهل خوږلی .

- خدای دې خیر کړي د اللطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .

- استاد اول میر پور کونین کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هڅه د مخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . او دا تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه او که به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شی نونه نشریږي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خیر دې زما سندرې نشر کړي . هنر هنر د پوښتید قدری وشی . که د زاري پښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلور سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری د استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه بی نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې بی په بهر کی خلک به مینه میده

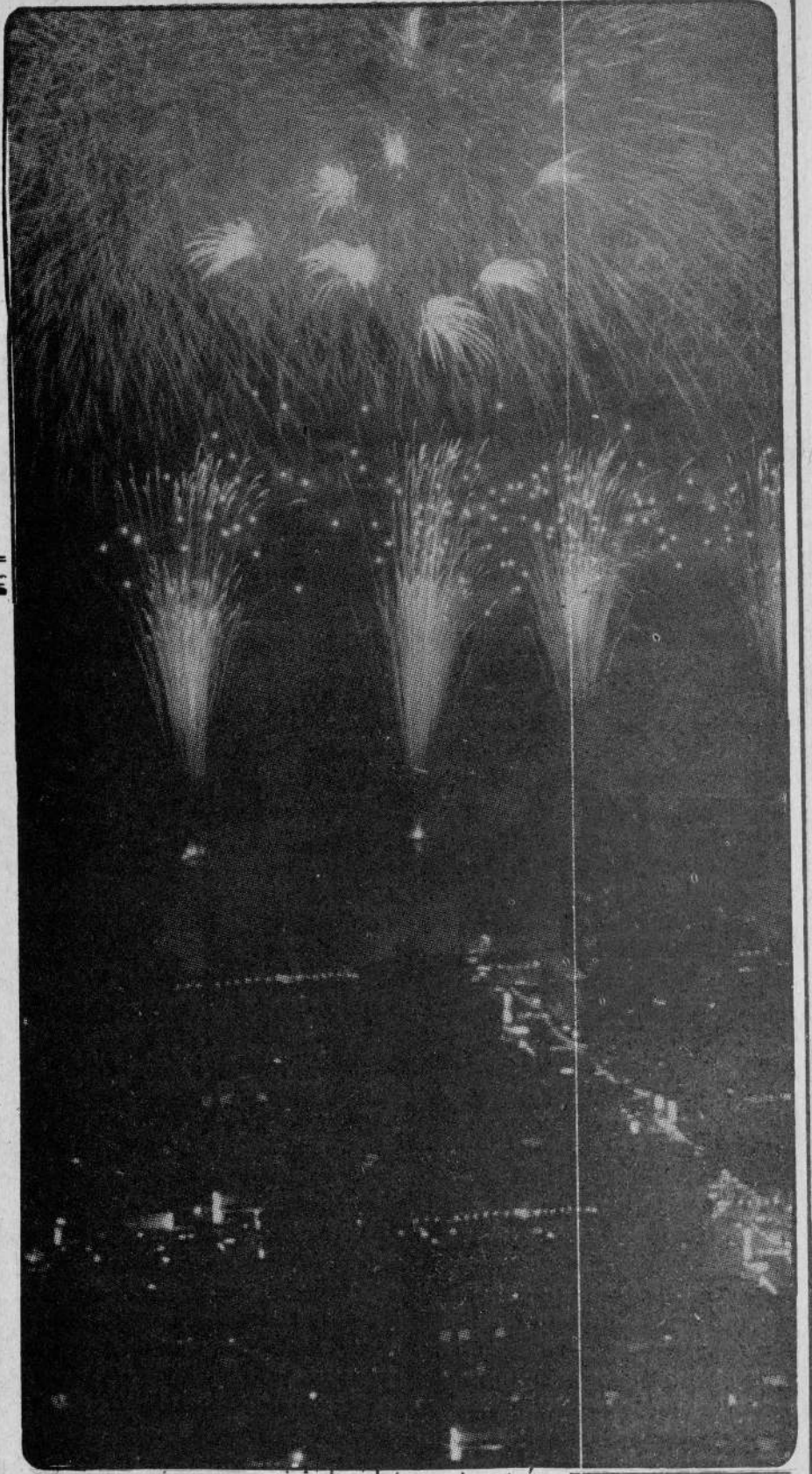
لرونکی سند رفارې نعمت الله دې چی به خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه بی بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړی سرکی می فکر وکړ چی گوندی بحای می فلت کړی لکه پیسه کوته کی گڼونه پراته وروخته پری نا . ست اوچای بی خبسی . په لیسری کوته تر نظره تیره کړه هلته به یوې گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ بی نعمت الله ناست و زما پام هعانه واراوه او داسی مویه خبر وویل وکړ :

- ماجیت وه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی پیسه گڼد لویسی او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .

- تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پښتی تنگ ټکور خوږ ژمیسی سند رفارې او بنه فزلی بول سند رفارې به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سند رفارې سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کښي خو بیا هم له سند روسره بی چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر او بنه کمپوز سره همغاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده په خپه کی اخل شویده اوله هماغه لومړی وخت نه بی دخپل زړه په تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پلا د د وولس کالو چی له موسیقی سره مینسی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی - زنگون ولگوي ، د یوکال په ترڅ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې بی راد پوته وویژاند . هوکی ، د پښتو د اکره اوسابقه

سپه پوری تواریخ



د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی پښتوال ژباړه

شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . دا په پوري لرونکی بوښتنی دی . او دا چی عوواب بی شکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید وینا - لفه عقیده) نیم پري ایښی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب ورته و میلندل شی . نو خپل اهمیت بیه ترلاسه کړی . دا به په لومړنی تحلیل کی د ماشومانو بوښتنه وی چی شبه ولی توره او ورځ ولی روښانه ده . ولی له لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کښی . د پیر زیات گومان کښی چی دا به یوه شاعرانه بوښتنه وی . بلکه د لومړی لمر له پاره شمرو ورته عوواب برابر کړی . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسبی یوه شاعر د موجودیت د نړی معما ته په دغه عوواب برابر کړی او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کیدونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه پیژ - لد نی)) د علم خپر نو ته کتنه وکسرو . د داسی پوهلم دی چی به په پیسره بینا نه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . ((د شپس په مهال اسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشپس گریمیدوله پاره د ستورو رنایی د پوره لزه وی)) . داسه ده چی بوښتنی خبره کوم بکواس (جنتیایا) نه دی . خو کومه بڼه خرگندونه هم نه ده . تاسی یو ځنگل په فکر کی ونیسئ . په دی توگه چی د پیر

او تنگه نه وی . په دغه ځنگله کسی د گریمیدونکی سړی د لیدنی افقد ونو په د وونو (تنو) پوري ارتباط لری . که چیری په اسمان کی داگن ستوری د یوه ځنگله سره ورته وگڼو چی دغه تمامیدونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به پکی نه تمامیدونکی نړی کی باید د اسمان زمونږ د لمر د سطحی د رنایی په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونږ چی اسمان د ځنگله سره پرتله کړه خه قلمی موکړی ده پر دی خبری یوه داسی معما را منځته کړه چی امکان لری نه یوازی دا چی به دی وروستیوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی (بیالیدنه) کی به داسی بوښتنه رابرسیره کړی چی د انری پای لری او یا که هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوښتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگری پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی باراد وکسر لومړنی ښوونکی و .

هغه د یوه لیک په ترڅ کی گالیله ته داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کړی دی چی د لمر زور خخه زیات د لیدلو وړ ستوری شته دی . په دی کی به کوم شک هم ونه لری . په همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونږ ته نژدی دی . دغه تمامیدونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکمنه کښی . که چیری جهان تر نه تمامیدونکی ((لایتناهی)) پوري غزول شوی - وای نود لمر سره د پرتله کولو په تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د اسمان د گمید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روښانتیا په اندازه شی .)) دی انتخاب خرگنده کړه چی په یوه تمامیدونکی شمسی نظام کی د ستورونه د اسمان چی په نه تمامیدونکی جهان کی د تل پاتی روښنایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه پکه خبره ده .

کپلر فوینشل خود خپلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب پیرز - اسحق نیوین نه تمامیدونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت په علمی ټولنوکی وړاندی کړ . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیرز هغه باراد کس بیاسر رابورته کړ . د هالی په نوم یو پوه چی د هالی د لگرو لرونکو ستورو کاشف گڼل کښی .

د دی ستورنزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سړی د شاهانه ټولنی (روپال سوسایټی) خخه وړاندی پایا حتی پخپله له نیتین خخه بخواچی د استاد ی په خوکی بی کار کاوه - خرگنده کړه . چی د لیری واتن د ستورو روښنایی د پیره کمزوری ده او په سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیموین چی په دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری په اوریید و سره غلی شوالیته په دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید په دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه پوهه چی نن مونږ ترلاسه کړی داسی رابسی چی که چیری یوه اتیم په واسطه خپور شوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونږ به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوی لوی دلی له خوا د پیره روښنایی (نور) په لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پینسی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری پیژندونکی (جان فلیپ لویس) په نیم خرگنده کړه چی د شپس توروالی یا تیاره سوپ په فضا کی د پیری خبری سیالی مادی په واسطه د ستورو د وړانگوه کښولو پوري اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکپوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړاندی کړ - دده په گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونږ نه شو کولای بی له نږدی ستورو خخه نور لیری ستوری و وینو - دغه فزیکپوه که خه هم د مسره فت گام د معما په حل کی نه دی اخیستی خوبیا هم د باراد کس مسالی ته پیسی عمومیت ورکړی دی .

د پیر وخت و روسته په ۱۸۴۸ کال (هرشل) په خرگند میتود سره خرگنده کړه که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه په لاس راغلی نور جذب کړی . یا بیا تودید و په صورت کی به بیانور تولید پاتی په (۸۶) مخ کی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک تو فان با شده، شور میخورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب
افریقان باد به چشم میخورد ، از جمله
خطرناکترین مارهاي این قاره است
این کبوا بحد ازان که عضلات خود را
خورد کرد از دهاه خود از طریق
سوراخ دندان هاي خوش زهر را
پاش میکند . و موما چشم هاي انسان
را مورد هدف قرار میدهد ، زهر
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش
میشود و تصادم زهرمانه چشم سبب
درد شدید حتی کور شدن انسان
میکردد . باید یادآور شویم که این
مار زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش میدهد .



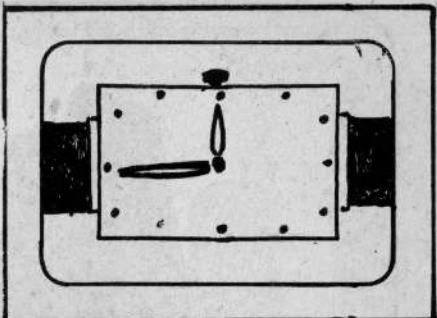
لندن بودند که میگفتند : لندی ها
ازین به بعد درگادی هاي سرسبز
شده ، نه بل در زیر چتری خود را
بنهان خواهند کرد .



یک تبعه اوکرایین یک انجن برقی
را ساخته که هشتصد متریک گوگرد
است . کار منحصراً به فرد نیکولا ی
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا
توری در موزم پرتی تخنیک مسکو به
نمایش گذاشته شده است .

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصوص
صمانند سامان آلات قطع که که
از الماس ساخته شده و موجع به
نازکی یک تار مو استفاده نمود ماسه
او میگوید دشوارترین کار تنفس
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن
در حکم توانایی برای این اشعای
نفس و ظریف بود که قطعات خیلی
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد .
سهاد رستی تمهیدات آب پازی
را پیش برد تا به اصطلاح نفس بخشد
کند و حتی فهرمان آبازی شوروی هم
شد .

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان
را ساخته است که در رأس یک پروانه
مطالاً با نازکترین بال های شیشه ای
جابه جا گردیده است . ده سال
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
میلیتر با هم وصل نماید ، قطعاتیکه
از فولاد ساخته شده و به عقیده
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال
بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

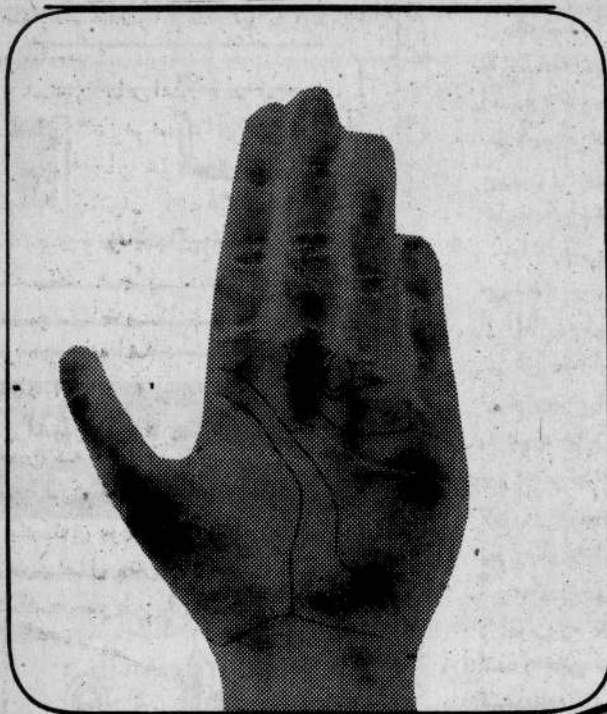
و از آنجا

پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در
چین اختراع شد . البته برای جلوگیری
از برف و آفتاب ، نه برای رفع ریسش
باران . برای اولین بار چتری پدیدر
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا
کرد . یعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتری به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت . این عمل وی از خود
طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
دشمنان این کاروی گادی رانها ی

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان
شناسان سوئیس نشان داده است
که خواب شبانه های می و چون کوتاهتر
است و انسان در ماه های سپتامبر و
اکتوبر خواب های طولانی میبیند .
زن ها نسبت به مرد ها یک ساعت
افزونتر استراحت مینمایند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده صیقل و صبر از هر راکه بپوشید گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهی دید بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانست .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - چسته وظیفه بان را بینی بر تشخیص حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸ هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیونی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 يك مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت صریان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . يك
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو رپ وجود میدادند با عدد
 حالا دانستنشان به اشکال کف
 دست بسیاران را از امرش رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر
 شکری " Psoriatics " و بیماریها
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کوه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طریقت است که حقیقت اینها را قاطع
 وقت ما متذکره این شکل انقباضها
 در مصر قدیم و بابل .
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ،
 مترجم : محمد العظیم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیثه در مورد صریان
 بیشتر نظر به مردم حقیقت صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر يك حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خورن آفریقایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط يك تلویح غیر کوبی
 طبیعت نیست و دانستنشان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علاقه
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همچون اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچنان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچکس نمیداند چرا چنین يك
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "
 يك مرض ارثیست یعنی " Mongolism "
 وجود میداشته باشد " بیماری منگو-
 لزم را اطفال نوتولی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغشته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق پسر
 محاسباتی که در سده ۱۱۶۰ توسط
 فرانتس گالو " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از يك ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محرم را بباید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت يك فرد از روی
 پاره در صفحه (۹۱)



پیروزیات بگ گذشتند

جگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . جگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وای
را می آورم .

جگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش
میخواهم . من جگو یز نام دایم

جگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی جگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . جگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه جگو یز از میج دست او گرفت و به لرزشی کبده

آن خوب رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وای آوردم بگذازه

اما جگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت جگو یز چسباند ولبا —

لبش را

— رهاش کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و جگو یز

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواسته به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواسته ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز باهام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشته کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرده و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

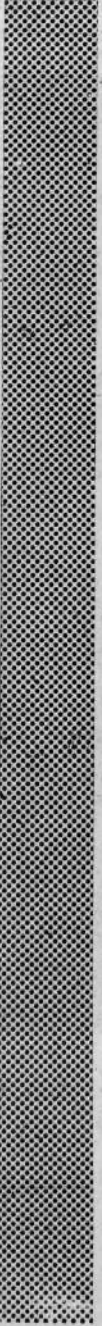
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه همان تا مطمئن شوم که دیگر آزرده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خواهد بود ه است .
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من درد - تولید نموده ه روز باهای خوشم را اخلال کرده ه شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد درمایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا شما میگویم که هیچکس به قبول شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیشگامید و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اطمینان کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- بتان ازدواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیی - صانعت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت باشید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیارید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو راند و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتین روش بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورو توی از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه - در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان - بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

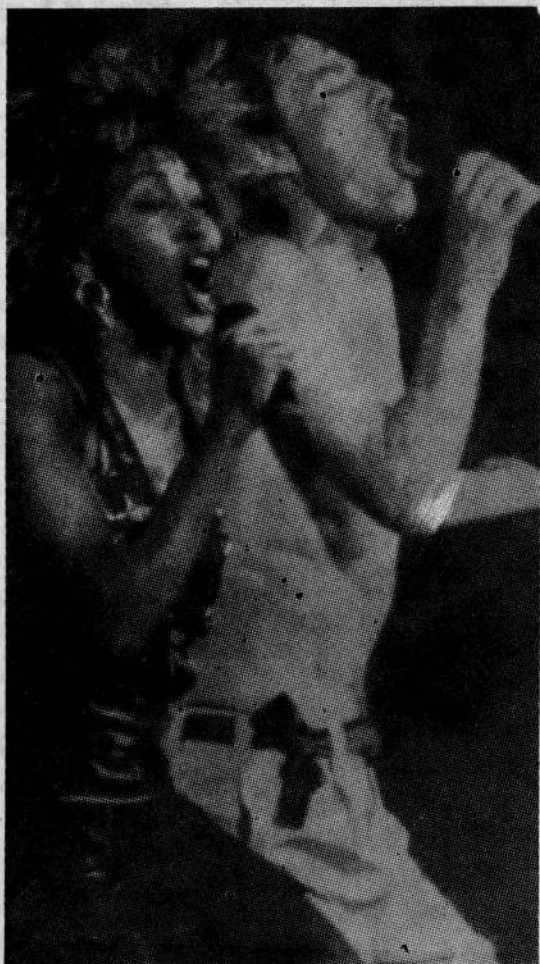
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اکتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فوکوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و روی - جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا - ه به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره - ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصرف میسو ی - شد جانس را از دست میدی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق در میدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نرزش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصند...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتنی و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها را جز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

گفت:
به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصند...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابسی باجه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمعی و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل مقرر گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلاسروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده نمی داشته باشند!

عبد البصیر مایو ولید میرزاده از شهر مولاعلی:

س: خبیرشدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته ولسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدر مهربان دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خبیرشدیم که احمد ولی وهنگامه عروسی کردند، بعد آجدا شدند فعله کجایند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. ازهم جدا شدند، وفعلایکی درشرق دیگری درغرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تابین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟

ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منم قد ندانم زیرا این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد، نهی سعادت انتقاد شوند، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرار د یگر فلم ها کار نمیکنند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و فرار در منزل مصروف کار های یک که بانواست.

سازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا امید اند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند یا هنگهای خود را اجرا میکند، اصلاحی فکر میکند که افغان استند، همه فکر میکند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد. همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد. آن ها را خالی میان تهنس بسازد. دوستدار میکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزد ور صفت و مطیع امیر

نیر ۰۰۰ بتلون های غنشد، کرتی های کوچک، نکاتی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده هاچی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد، فرهنگ بدون زیر بنا، چیز نیست باد هوا، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و مچ فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند، هنرمند ماد ر قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و یا هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده، تری نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند؟

ناید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. -

سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد.

این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

کلیسای مسیح

دختر جوان

مگر کشتی و قمر
از ع بس
تنظیم کتبه نوریه سال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است .
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود یک خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گو نه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم .
و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم :
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا -
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همسه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد م نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -
فهایش را میگفت حرفها بیکیه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگوید . . .
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتنش در دست و ناگفتنش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد -
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزرده شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

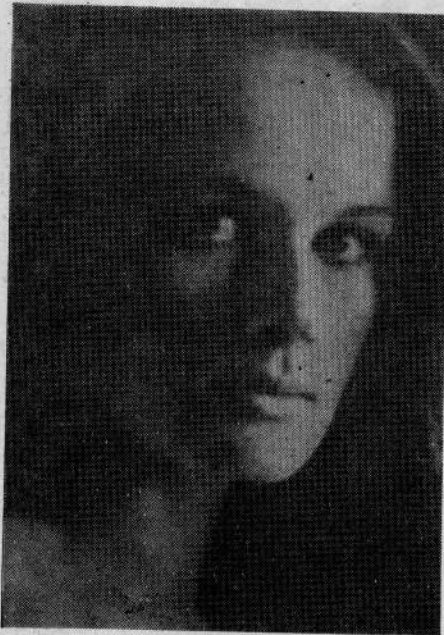
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروزه کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد تو خنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت قصه ها مینوشت
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در د و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشتم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد . . .
 همه او را دوست میداشتند و ما ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میروم
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه
 شان در روزهای رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هائی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

میدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگر کویهایی
 در نرگس پدید آمده ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای ابی
 و یاسنی نقش میبست و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نص آورد .

به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زوجه
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت
 شب بهمدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه . . .

در آن روزها با دختری به نام
 " سیم " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستانتان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

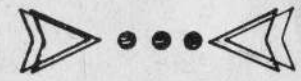
نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاه سی
 مسامع آزادی من نگفت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتار میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشته که فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفته
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشم مجسم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگفت
 و در پایان هر صحبتش فیهی -
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگلش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
 طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گوش را گرفت و هایل های
 گریه .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در راه گفت با نرگس از او -
 میخواستم .
 اما سیمایم اخطار داد که یا بسا
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفته توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوا را گرفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
 نرگس رفتم . نرگس بیمار نسبت به من
 نداد و دلم درد داشت در شناختن
 من که به دستان خودم به شفاخانه
 رفتم . سیمایم شفاخانه را دید
 و نرگس را در بسترش دید .
 سیمایم با نرگس حرف زد و نرگس
 پام را بر سر سوخت . سرو صورتش
 در بیان از نرگس پشیمان شده بود
 که از نرگس میترسیدم و صورتش گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند
 و نرگس را در بسترش دیدند و نرگس
 نرگس چه حال دارد ؟
 وقتی حالش بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود .
 سیمایم مادرم با من برود ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترش درد میکشیدم و رنج میدردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم .
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشت
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی
 بند و یاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوان
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زلفم
 مشرعبدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جایم برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناهق بهانه میگفت و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس بهترین زن جهان بودی و -
 با من بودی اما من یک شیطان پناه
 بودم من مومنین بگذار پیش پای
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدبختی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده
 می بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ه های
 های گریه و مادرم به صورتش نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز مومنین با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

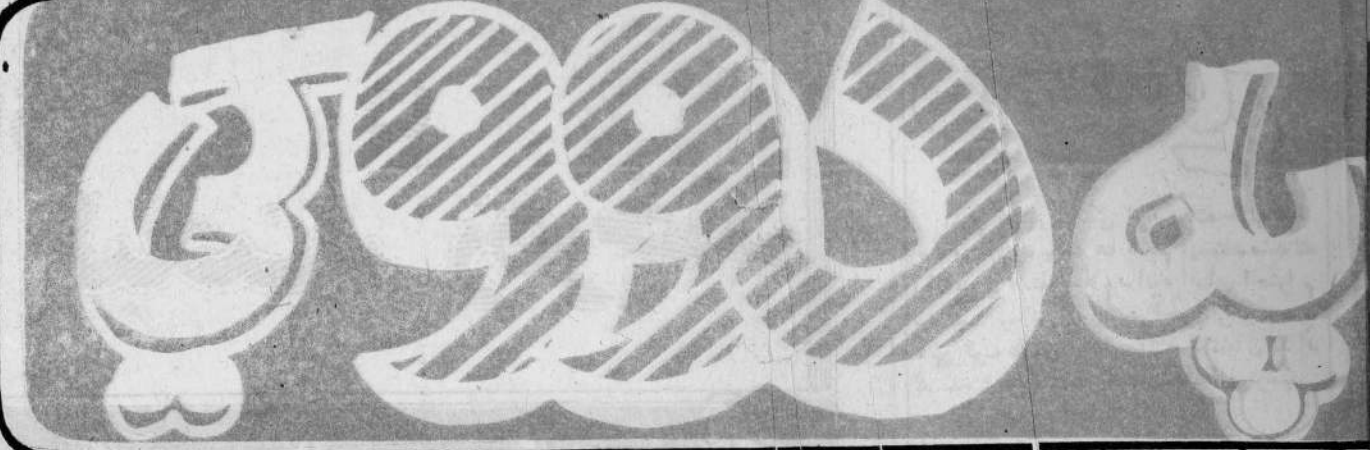


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .
د الان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې جوړه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړي کړ او په د الان کې یې یو گام واخیست . په د الان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید ه د پیر زیات په فضا شو او یو وخت شتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه ش اواز پورته نه شی .
د ه همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې حمان ورساوه خو خولی یې پروچولی وو د وړا کوږد ی .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید - پاره .
هیڅ ش یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چیه دوره تر شا یې حمان دوه قات نیولی وي اوکله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په غبر کې یې حمان وروږ نیولی وي . دې چې له هر کوچنی اواز نه هم پارید ه خپله سایې وید پوله او د قفل

د سنگری وړخ راوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې ایله یو یاد وه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ورتنه د پاره بر یالی شو اوکله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه د ورته فز نیولی وه واورید ه . ده سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگ ته مجبور کړي او خپلی کونې ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوته کېسې گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پوري کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېسې یې لیدي هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکېسې پرته وه . خپل شو . خو خپل جرات ته حمران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لاس یې جرات نه هم باید پاره شو یی نه و ی .
کوم احساس چې د ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرگند وي . د ده په رگونو کې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسې احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یو معیتوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید وه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پوري هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود اوکله به سرد شو . ایلزه د ده د اجابو پیرال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره ده ونه شوې کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ښتید ه . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سره شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې موه به گوتې پوه شو باندې ولگیدي او د پیر تر پاره پورته شوې تا به وپلې چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدلې وي .
د واره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولی وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره تړي وي یو بریل باندې اېښی وي . وو ورو د بسترې خواته وروږدې شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسید . ونه درید ه . ښکته . په بستر یې سترگې خښې کړې . اوس یې چې سترگې له تیاري سره آشنا شوې وې . هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د حوانی له خوند نه د کړا لکو تپو باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین . البت اېښودل شوې وه چه د پیر وینا ښه وید ونه یې کېایسول .
د هغې نصابې او ونوتې سترگې خوب پټې کړې وي . د موم په شان پانه یې د وړښمین جمال په شان پري راخواره وه . نوس اوسري شونډې یې لټر فوندي سره بېرته وي . د مخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید ه .
یو کوچنی اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوته لکه د معدید وینکی اور لیس وړنوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ ه . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده او سترگې یې رالوتی کړې .
د پیر راوړینه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لټر زید اشوي .
د پیر شیبې له پاره . یې سببه او انې د پیر نجلې ته وړید اشو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو ایز کړ .
هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانس او سه پوري هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولید ه . نود پوي محرکه قوي توتیا شولاندې په بستر باندې د هغې تر شنگ کېښیاست او د هغې لاس یې خپلو تپو شونډو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لوبږ نی شه د ه اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه))
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده او نه یې حمان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورتنه شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکې شوې . هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شې ؟



د هغې وویل . ((جیفرې . خوته باسد نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید ه .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوږ ده - کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پوري اړه لري . اوزه .
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کیند له اود جیفرې لوبی او تړي شونډې د هغې پر خوله باندې کېښیښودل شوې . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید ه خه کړې . حمان یې د هغې ترخنگ غوږ بچار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ښکته و نیوله او تر هغې پوري یې دا ښنگه نیولی وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز د پد و په مقابل کې د نیما یې کوزورتیا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ښخیز سره وویل : -
((ایلزي - زما گرانې (اوه . زما گرانې - زما گرانې))
د جیفرې د لوبی مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وي . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار پریوتله . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترتسه وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې مات کړ ه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .
هغه وویل . ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لټر د اعتراضه توگه اوه وایسته ا د اده لوبه

هتلر

روزي هتلر به يکی از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام کردند . زماني که به نفر آخري رسيد همچ گونه عکس العملی از خود نشان داد که سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
 چرا اداي احترام نکردي ؟
 نفر مذکور باخونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
 ارسالی : عابده رابع بکاش

تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن چیست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينکه چشمش به عکس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع کرد به گريه کردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميکيد ؟
 مست ، عکس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شد يدي تر شد و گفت :
 - من ميدانم که ماه است ، اما شما به من بگوييد که در اين وقت شب من در آسمان چه ميکم ؟
 ارسالی : زوليانا نصيري

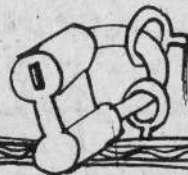
ببخند ز بخت

با عيبات مامور

مامور و کرتي و کلاه هم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمک
 مگر شام بود خرج پناه هم نبود
 والله زرفی است گناه هم نبود
 باوصف همه بختگی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوت بود رئيس
 اي کرتي کهنه ام فدای تو شوم
 تا سال دیگر اگر بمانی به برم
 در مسلک مکر و خدغه ناکام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 تريان رفات و وفاي تو شوم
 والله ره قسم که خاک پای تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با
هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريگل
بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
و برد . بقيه آمدند به چادر او شروع
کردند به دلداري و تسلاي او و
جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه
میکرد .
اي سستی جانم - اي سستی جانم
تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام
اين نژاد مخصوص گوريگل ، زن هاي راکه
ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت
بس مي آورند .

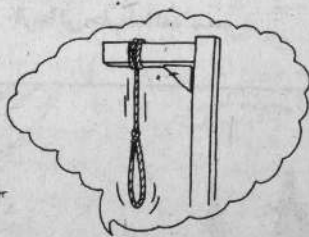
به گزینش بلیغی هونی

طرح ادبی

عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم
سرازير ميشود زيرا درد دوري تو که
د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
زخم هاي من بودي آرام مي ده
باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد
زيرا به ياد آن روزها ميانتيم که من و تو از هم
جد اي ندانستيم . اگر يک روز ترانسي
نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوي
و صد انوسوس که تقدير ، ترا ز من جدا کرده
است و تا به جدا کرده است .
آه ، عزيز من
اي گوشه .

نوشت: نیلاب حکيم

- علت آن که ماهيها عاشق نميشوند
اين است که پسران شکست ، وسيله بي
براي خود کشي ندارند .
- نميدانم آدم هاي دوروقتي در آيينه
ننگه ميکند ، کدام روي خود را مي بينند
ارسالي : بليغی آزاد



ترکيب هلري رسي:
به نظر يک متخصص ، رقصهاي مدرن
ترکيبست از رقصهاي سنتي افريقا و
حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد
بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند .

درساعت دری

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري
را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
داد که براي فردا هرکس چند جمله
ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
در اين ميان کريم الله که خود را لايق
لايق مي تراشيد تصميم گرفت که کلمه هاي
زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و
در راه پشت کلمه ها سرگردان بود . د و
بچه را ياد که با هم جنگ مي کردند . يکي
براي ديگري مي گفت بروکه مي زنت .
کريم الله ياد گرفت که : بروکه مي زنت .
پيشتر رفت ديده که دو بچه قصه فلم را مي
کند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .
کريم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .
کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر
به موتر بالا مي شنيدند مرد براي زيش گفت :
بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .
کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
صنف حاضر شد .
معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان
د يگر را پرسيد نزد کريم الله آمد و گفت :
بگو کريم توجه ياد گرفت ؟
کريم الله گفت :
بروکه مي زنت .
معلم خشمگين شده گفت :
احق ، اين جمله ها را از کجا ياد گرفت ؟
کريم الله جواب داد :
از د رمندياد گرفته ام .
معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود .
گفت :

پيش شو گوشه که برم اداره .
کريم الله گفت :
بفرماييد ، حق اوليت از خانم
هاست .



برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگرزلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند بهم
 باری بیما به موتربین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما وبنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگونی
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره توادوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزاراستم
 که همیشه به اوامر پدر و ماد ر خود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی نرق دارد . برمن رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسالی حفیظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم پاشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .
 درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاح درخوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این با آن -
هنرمند پرسشها می افتد می پرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه درد دل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغرورم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعین شود ه که از رستوران مغرور
ش بهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمی آید
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناغده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمی آید
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقاشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنک دروازه آپارتمان مرا میفروند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریبان هذر و زاری میکردند
مدتی با فخر دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما
موه هم است . نام شهر ها جاده ها
پناها هم سات و هر آن چه را که
فکر کرده میتوانیم ه تغییر میدهند
من هم نام گنیه هایم را برودان ارگوری
اد برودان که هرد و از غوانتهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم .

وقتی اندام درست و پست شکل مرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گنیه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتیم ه بیچاره های صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتت رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنک دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود .
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او -
گروپ څخه پرته خو ته -
وځنډل خون يزر د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو . که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
توتيب شوي دي . د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يي اسناد به
بوجي کې بچاي برعکاي کړل . کله يي
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله . نوزما به زړه کې راتير شول : -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نورو تقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي
لکه چې تقلي نن سبا د ژوند د ټولو
چا رواگي په لاس کې لري .

- * د پلوی په لاره کې يي د ديوال خوا ته
- * له ولي څخه بوجي راگڼته کړه او به يي
- * د بي لاوره وزيړه گوته د تندې خولسي
- * پاکي کړي او پرڅه پرڅه يي په ښکته
- * وڅخولي . کله يي چې د بوجي
- * خلاصه کړه . نو لومړي يي ورته
- * راښکاره کړه . خو چا ورسره نه
- * دغه دنگ همون دي
- * بيا يي له بوجي
- * هغه کارت راوويست چې به اتر ټولگي کې
- * يي دده د برحالي شاهدي ورکوله .
- * خود ا هم ورسره ونه منل شو . روسي يي
- * خواستعلامونه او نورو ډول ډول کارتونه
- * هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
- * وړ نه وو . لکه چې دده قد او قواره يو
- * خوارلي کله هلك ته نه . بلکې يو دوه
- * ويشت کلن همون ته پاتې کيده . نيز دي
- * چې د جلب او احضار گروپ يي مو تر



خان او که بل څوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو . نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يي اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې څوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري حله په لور غز روايي
چې : داسې دچادي . که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو .
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل اوياور معني گټه اخستل يي روا
کښي .
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به
څه شي په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه . نوموړي
په موندلي شي په پيه لاس کې ونيسواو
بيا به مو ورو له مخه سره دري حله
وييل چې : داسې دچادي . له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غز پد لوسترو کتل او شي به مو به
جيب کې اچاوه .
د اد ماشوموالي د نا پوهي .
نا خبري او ساده گي خبره وه . خوراشه
پاڼي په (٦٨) څنگه .

د سیخ له خولی خورل

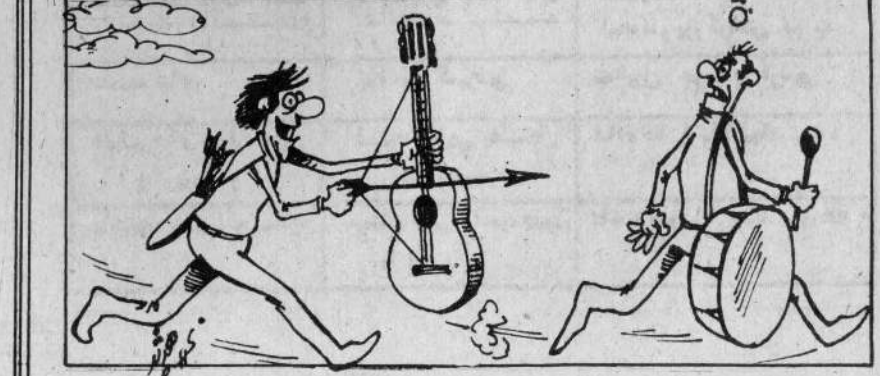
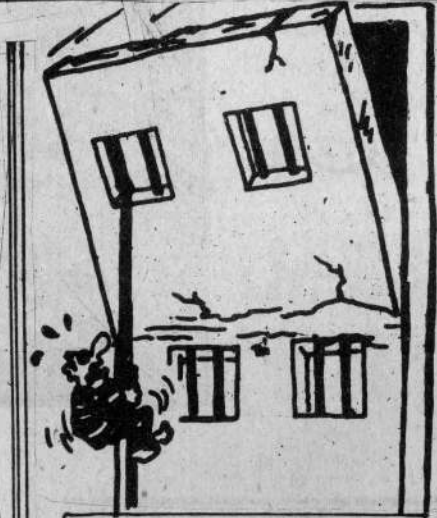
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می روغنی بویتل نورات ویل به می چی :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو .
 که نور روزگار مو تر یخ دي .
 - لنډه دا چی د جاندا د به خوله کی د زوی به لڅای سیخ راشین شوی و .
 بلکه چی د سیخ له خولی خورل می

د خبروتکیه کلام گر حید لی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه بوهدیم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د بویتلی له باره ورغلی م . خو دا محل می له روغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باند ی شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - روغنی وی بویتل .
 یاره جاندا د (تاخو به یو وخت د سیخ له خولی خور له خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه څپه کیږی نوزه د سیخ له خولی خوراک به ما نارینه پوری نه پی بوهدلی .

* جاندا د زمانه د ی بویتلی سره لږ مویکی شواو وی ویل :
 * - هغه وخت چی موز د سیخ له خولی خور له نوزه به کوبونی مخازه کی ما مویم . خواوس می ته هر ویلی چی تقاعد می کړی دی او به کورناست پی .
 * اوبیای د خبرونه لږ کی به دی -
 * وپوهولم چی به څه ډول می د سیخ له خولی خور له .
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دی -
 * خبری د پوهید و سوداوی . لوهر محل چی له کوبونی مخازي څخه دا ډول و -
 * بوجی اخلی یومحل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خور ل درته به ثبوت ورسپی .

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلفونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا روغنی اخلی . بلکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم تر فور او څیرنی لاند ی نه دی نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی کی د عقل له ارادې وروغی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتبه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادې څنجر څخه هم کلک او زبور دی .
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به پی ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د څیرنی خپل مکتوب

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوي چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال به تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورحید ارتقاعد پی وکړ .
 دغه تقاعد د پگ چی د اشپز خانی به تاخچه کی خاوري او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هغی ورومی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

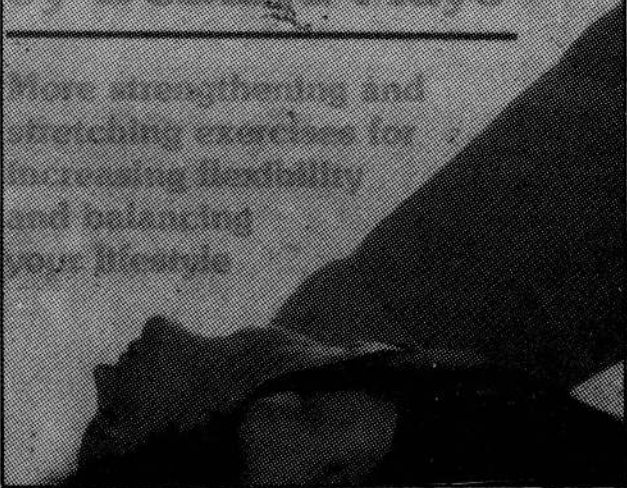
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه‌ساز

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کن و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	مسئول حرکات گردن
ماهیچه های سه سر	چنان طوی ناحیه طوی پا زد	فاندها را بالا میگذارد

حله های متوازن نشاندهند -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در رک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت وظیفه عده عضلا -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منیحت بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گچه این شکل عطا عده مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنه

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دوسر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه مینماید . ماهیچه های دوسر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آ
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سر که در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسم در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند .
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میشاند . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی . از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجند و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه در جریان تیرین حفاظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پرسی	جناحین قسمه علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را قوی چریان حرکات کشی کرده کند میکند
عضله های سه ری	پشت	بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

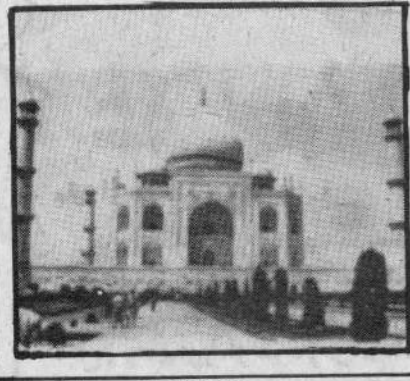
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چنسا
قضاها می کرد و چایی که محبوبش میخورد
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغل
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدار از قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الورق تناقضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن مانند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
* لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
* در تعلیمی دروس به چی نوع ورزش
علاقه مندی داشته اید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و ده هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

* میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمر بند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.

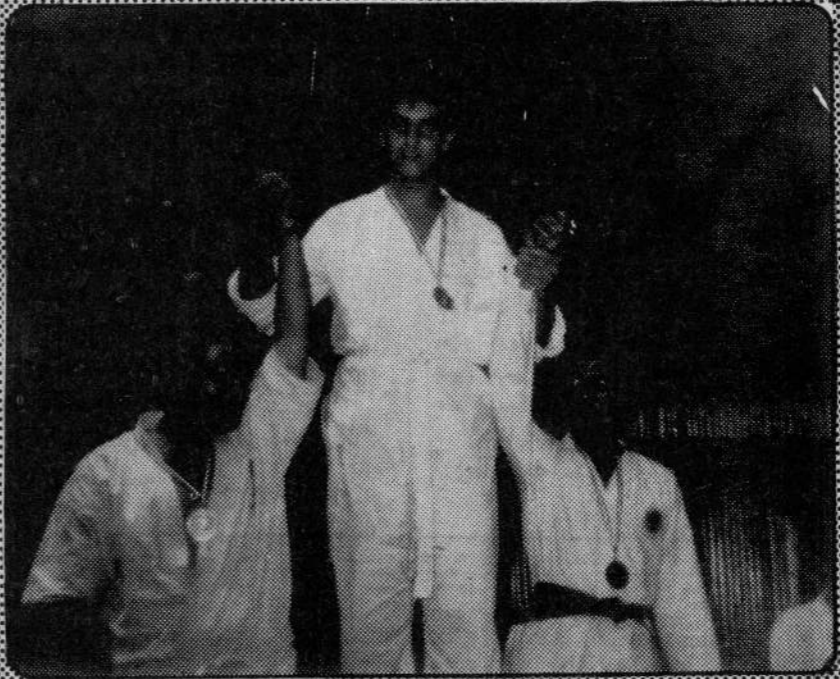
* در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم و لی هنوز من آماده
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمر بند
خود دفاع جدی نمایم.

* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمر بند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته، کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش، مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمر بند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمر بند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیر زیات وي او په دې توگه به د شمسی توریوالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقې رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کید و په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي))

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلی دي : ((که چیرې د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده د آسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یوشان روښانی راورسینې . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي چې د آسمان نه ښکاره کید ونکې یا نه لیدل کید ونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصویرکړ و . دا هغه واټن دي چې د هغې په اړه دوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیای ري به په ډاگه کېږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به بیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند و او رک یولوونکی حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شي امکان لري))

راغی چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفا هم ترلاسه کړو : د نورو ستو ستو چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږو پیژند نو په رنای کې وڅیړ و . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوه . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن - سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلې - انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور څیرولو وړ تیا لري . (ځکه چې د کتلې - انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) - په داسې حالاتو کې محاسبو ښودلی ده چې دا نور خبرونه به چارپوره پورتنگ اویو برابروي اود تود و ځي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) - او په سم ډول د ویره اندازه تود و ځه د ستورو د سطحې د تود و ځي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود و ځه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود و ځه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري - آسمان د تل له پاره بری روښانه وچلینې . په همدې ډول په شپه کې د آسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري - بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښی ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامید ونکې خو ساکن دي - فرض کړو - ترهغه لحاظ چې پوهینو ونوره یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپریږي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کس شي - په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهید و سره داسې عقیده څرگند ولا ی شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نغمتهن بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است و قش همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کوئې در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهائش را از هر در می میدا -

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر اینست منی را می بینم ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپوش از دستش بیفتد.

آیا آن که در این اطلاع یافته است؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکشد و در دستش میگرداند.

من فکر کنم آنرا در روز تولد است ای الیزابت، کوشش نگرینست و بعد زد:

اگر چه در این همه وقت که من در آنجا و ترسناک هستند من یکس باخبرم بد داخل اتاق و یکس از آن ها را دیدم بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

این فقط معنی می دهد که برای چند دقیقه گذشته و آینده با هم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم.

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی برام گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صدها قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش ششتر از آنروز ایتان ها از لندن به ایتان ها بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام ایتانها را کشته و بچله دیگری در دهنده می کردند. خان ایتان بعد از آن خواب زدند و بعد از آن واقعه بکلی فراموش کردند.

او چه دید؟ فلم منی را خوب نگاه کن.

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسید. او یک کتری سرخ روشن خرید و او را با خودش بسیار کوتاه بود که بشکل یک کلبه زانوایش می رسید. موهاش کوتاه ترچی شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال میکرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چرخهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک که وسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود، به حالت فراموشی و آنرا از دهن ویلی خود خارج میکرد ایتان ها قین داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن نمود. در اطاق سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.

الیزابت ... پلی. انها ترادید میروند!

(۸۰) خ نام

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانخ. قاضی او باخبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول وگوره. دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فورومامور دی یو رخت بی له جا آوردن ویسی تردری سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه بدو ((رشوت)) کی نه حسابی اری شارزوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو یاندی د پوه و په نسیم د جا لاسونه ترشاوتری. نوله دفسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو په رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری په وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید. د فورومامور ی مامور چی همان هیتکه ورته بدوی خور نه برنیس بیسه دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبیونو خاوند شو. خوسه بیای کی صداقت اوایانداری کی هنج چاته هم غاره نه زدی. سکه چی له قانسو شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولی.

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا میکنند.

فلم اخیر او " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسری میسر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد. یکی از دایرکتوران میگفت:

ارتولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین است. همیشه سینما هست و شاید او یک " بان و بی " دیگر برای سینمای امریکا باشد.

او با " کن شریور " برادر رزاده. پس جمهور سابق امریکا (کنسلی) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه میکنند.

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند.

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد میگفت:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو است. و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند. ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گوید:

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالمانه در یک سالون درلوس انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم داریم تا مشترکانه فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر بصرف کزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو کس ستلونی صرف شده است در پسر نخواهد داشت. میباید او احساسات

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشایندی امیدها کاشتن می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشناسان
 شدم و خنطه نخود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهافه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 (انسانهای مصلح شده) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها (کنش
 میشوند) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میکردید، باری در آشیب
 خانه منزل دستانتان را میشیز
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمانت اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار)
 را برقرار ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و الترا)
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معق روح نفسوز
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بست شده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، باید
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش دوباره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد یا نه.
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر مدهد : تفهیر سردر
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کرکتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .
 انگار و نفس باقی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتتر تقریبا با فشار و زور سرا
 نزد داکتر طب برد .
 داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

که تقریبا در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت ه سرو
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفت : نفسی یعنی کبد تر
 شده ام .
 در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای
 چند هفته دوام میکند ه ولسی
 انحطاط روحی همین دیر پیشتر

" شما صحت کامل داپید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحتمند هستید " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...
 ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داپید انسان
 نباید. چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم. هر کلمه محدود
 بود تقریبا بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم ه ولی غذا را می
 بختم گر چه ظالما مسوخست
 میز نان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتتر می پرسید :
 کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کہا پد
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند باید
 و ارس و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .
 از خود مهر سیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر سومی
 آمد و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صایب رهایی یابم و همین
 لحظا در دفتره فامیلم بود —
 بهیچان : خطه در صفحه (۱۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. " وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقداتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تداوی و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهیه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

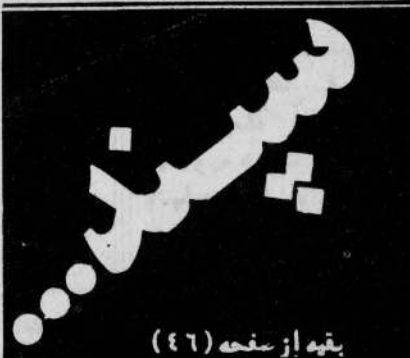
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری لوی اوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندیگان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریح به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه " اودا نشان بنابیری د آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم "

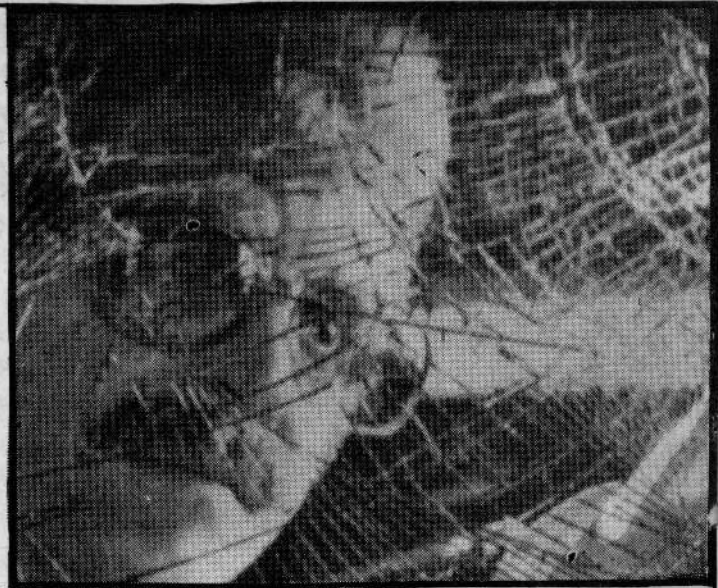
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ گاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تا زمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که در عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع د پیریشن ، تدایو نشود ، شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود . تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعد ه از جمله پنج تن ، چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند . ویزت دامکران روانی یک تکویر هم تدایو چنین د پیریشن است . گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد . - عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغز و رشته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (آمین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند ، نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچکری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تربای سلیک اتی د پیریشن) و (اویه های بنی موثراند اکثر دامکران جهان این داروها رامیشناسند ؛ ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند . اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیریشن (انحطاط روانی) - دچار استید نخست از همه به داکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد اداگردن پیریشن نوع دوم بود ، شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد .

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد ویزت و در فرجام شوهرم داکتر راخوا-سته بود
وقتی از جریان آگاه شدم ، - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به گام مرگ میسیرم . - داکتر رویه من کرده ، گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم : - به کمک ضرورت ندارم سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند ، بستری کردند . لکنین ها به آسانی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود . لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت . سررویش آرا - سته وپوتهاش منظم بودند در مقایسه با داکتر بیشتر مهر بانتر بود . کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید : - از حساب ده ه جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منفی یعنی که بد تر شده ام در فکر فرورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند ، برای چند هفته درام میکند ، ولسی انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد و-نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات - کیمیای د مورد مغز انسان . سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ، ولی داکتر از من و یا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خود - کشی هم مطمئن نگردید ، ندا -

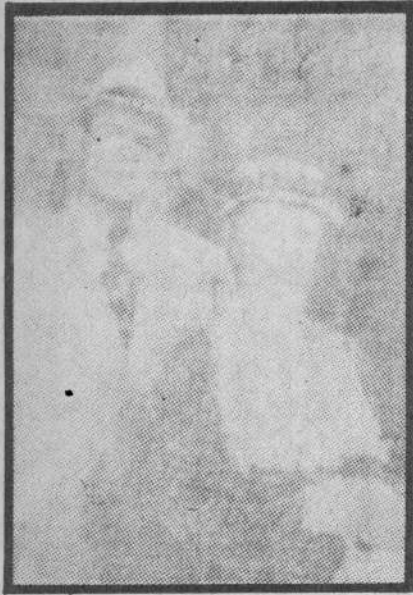
امثال ان ، چنین د پیریشی - تجربه شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ ، شوهر و سرسب سراسری تماشا یی فلکی از خانه بیرون - میشوند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با آن ها - شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم . یک گیلان و مسکی را که در بوتلی نگه داشته بودم ، نوشیدم و هم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم ، صرف کردم . این سخن بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود . برخورد فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آن شب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود . سه روز بعد از خواب بیدار شدم و هر هوش آدم و متوجه شدم که در شفاخانه ، در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند ، تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی - سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نیند یرفت . وقتی به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن بیچکری) در رنقاط - مختلف وجود فرورفته است . کوشیدم ریسانه اوتسمه ها را با زکم ویا بکم . در همین لحظه د وکتور معالجم نزد یک نسد و یاچشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهر و سرسب دوسم ام از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم . داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او در باره این که تعدادی از - انسانها به خاطر عقیمانی طبی - بت میبیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم متوجه گردیدم . از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم . با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و در باره معجزه طبی - بت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند ، توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سختی چند در باره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم میلیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو - اساسی ولسکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میسرسم : - نشانه های د پیریشن که ام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشند چنین علام د درد پیریشی دیده میشوند که عامل بیرونی دارد . مثلا سبک وشی از وظیفه ونه - امید ی از بیدار کردن کارد یگر ویا

تغییر می دهد ؛ تغییر روزم فذای در صحبت ، عادت ، کرتو در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ، ولی غالباً عقیده بر این است که ، پیریشن از هیچ کدام جانی آید ، یعنی کسی نمیداند از کجا آمد وچرا به وجود آمد وبنابر آن هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد واز جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن به وجود آمده ، با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت . داکتر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم . میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟

بعد از تکمیل پاسخ دادم : - بلی ! نسخه یی برایم نوشتن رسوا بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم . خلاف تصویر بعد از چند هفته - د پیریشن من (کم) شد و (آهسته - آهسته) آرام ام استوار گردیدم و خنده بر لبهام نقش میبست . و داکتر از خوشی (در - لباسش نمیگجید) . وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کورتس مکل در او) شوهر و سرسب را دیدم ، نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود . اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خواستم . به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا - لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه اسرارهایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کنایاتی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - بر - سفورد "هم مثل بهترین" - زنده ی فلمهای "کالی پولس" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه محروم می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفا یات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او راه اوج - تر ساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به - تاندی "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - مورگان فریمن "و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آستانه یی ۵۳ سالگی ناست - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده راه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خودی خود . یوسف
 میله والوزما شکر دی و کره اوزده سی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نه کزی د ی . یوسف می زینار
 وکیچی بی یوسف بارچی نغاره چی زینار
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کرم .
 د یوگال مندورامندونه یوسفه موشوم
 چی د نه اجازه بی واخله . دوه پار
 چی می نه کزی چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به د ی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوسفه کم چی وای
 له نشری وای تک نوازی سره خوشه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستا به لار ستاسی کور
 اولاد گام ایسی ؟
 - د ری زامی اوخلو لورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنکه به نره له لرم نسو
 اولاد ته می وای چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه
 چی به کورکی موجود د ی ویزه ی هم
 له شوم .
 - تاسی د خپلی هنری خنکه یوه خاطره
 که وایی خونیه شو .
 - یوسف به لنگره اکی مو خنکه یوسفه
 لومبار کولوسو مگر ی شول لوی وای
 خنکه خوند به وکزی چی یوسفه کسه
 ولار شوان بره د ساز کولی بی واخله
 راشو . به هدی ویت کی یوسفه لنگره
 خنکه چی د زینکله لری و د لری بی
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو
 چی لنگره به رسید و لری بازار د دوسره
 د لری شوی به کاسوکا سپرده . هغه
 لری وویل زه دوه کوئی لری نویدی بازار
 کی میلانه اوجلسی نه کزی سباه به
 محفل جو کرم . سهاروخ دنه له بد ترو
 وه اوهیخ آنگاه د میلنونه وه هدا اوجه
 وه چی بیسی بی راکری اوبره د سازه
 بیره رانلسو .
 - ستاسی ترولو لویه آرزوخه شی دوه ؟
 - زه د خپل وس نه ، د د یو مجلسونه
 چی زه به هدا کی به خاد رانسه
 طبلی فز می اود د ی راه به کولو کیسی
 لاسه او فزوله راباندی کوی د یو خوند
 اخلیم .
 زانار کی چی بیری د اوه شی خوبه
 ینکی د ی دغه زیا د اشنا کشی د یو د
 خدایه فوارم چی آرامی شی . سافرا
 بیره به خپل وطن شی . چی بیره
 لنگره ی ، شنه باغیله ، بزرگانه
 او خوینی اوجلسونه اوچی اوسونی .
 - ستاسی د هیلی د فرسوه کی به
 ایسه .

چمن د

د (۲۲) مخ پامی

- ستاسی د د ی یوسفی سره می د پلار
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زویسه
 هنر به زده کوه خنکه چی زویو چیسی به
 کورکی یوازی نری شوی . د میونی به
 هکله می باید ویزم چی هنی به
 واده کی زه طبلی وهلوته مجبور کرم نو-
 اوس به هغه شه وایی . خبره داسی
 د ه کله چی موراده و اوله ((ورا)) سره
 د خسر کورته ورغلوچی ناری راولوبو خسر
 می وویل ترخو چی به خپله طبله ویکه
 وهی ناری له شی بیولی . او بد ی توگه
 بی به خپلی واده کی راباندی طبله
 ویزوله .
 - د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یو
 برسر د ی فوارم یوه شم ستاسی بیری به
 شه کی د ی ؟
 - ماد هماغه اول نه چی د طبلی فزول
 پیل کر ل کونیم چی کزی چی میسه او
 اساسی طبله زده کرم . س بیره بره ی
 چی ترو می رازده کزی ، به بیجور کس
 می هم زده کوه کزی او استاد هاشم
 سره می هم گار کزی او هندی تال سره
 هم بلد په لرم . زما طبله به علی توگه
 زده دوه . زه طبله به خنکه وهم لسه
 به گوته . اود طبلی آواز باید دوسره
 اوجت وی چی د زیر اوم فزی باهند
 بلغموس تره ورسیزی . باید خرنکه مگر
 چی د پینتو اودری موسیقی له پاره د
 طبلی به فزولوکی تیر شته . هکله
 پینتو طبله بحانته جلا تالونه لری لکه
 د تکیوتال ، تیگره ، تیرای ، شا
 د (نهی تال) بلبله ، شادول اوحنسی
 جو . هدا اعلت د ی چی یو دری طبله
 فز ویک پینتو طبله به اودرسته له شی
 فز ویکه .
 - تاسی د طبلی ترخنگه نورد موسیقی
 به کومالاتی و هییزی ؟
 - به آرومیه ، نغاره ، بنجواو ریباپ
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کوه .
 د مخه جا بنجو سره بلد په نه درلود .
 ما به بیجورکی د پوهلر مند ویزخاچ سره
 بنجو ولیده . خونیه می شوه هغه راتسه
 به خوبو موسیقی زده کوه اوچی بیره وطن
 به رانقل د نغان سره می رابره اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی
 پیل دی لوکیس (هنر به ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی پیل-
 دی لوکیس این افتخار رابه د لفلمازی
 د رنقش هار و نقاشی طلوع ایرلندی -
 " کیستی براین " د رنقل " پای چپ -
 من " کسب کرد .
 " دانی پیل دی لوکیس " پس از فار
 یافت جا یوه ظاهره داشت :
 " من و سایر اعضای طلوعده ی فلم
 از یک عامل کسب نورو کردیم و از ساد-
 آوری تلاش هایس که کیستی براین براه
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی
 بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامعه
 افرانجام داد .
 گفتنی است که " کیستی براین " به
 د لول فلج بودن اکثر اعضای بد نشه تمام
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
 من " به کار کرد دانی " جیم میردان " -
 ایرلندی ه " دی لوکیس " کاراکتر
 او رابه هکلی هکله انگیز احیا نموده -
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار
 بهترین هنر به هغه نقاش اول مرد " مور-
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی
 برای خانم د یزی " نقش راننده ی سدا
 هیوست خانم د یزی را به عده د اورد اما او
 هم در مهارش نهایی آرا ، ماتند " ظ
 کروز " مغلوب " دانی پیل دی لوکیس
 شد .
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
 همین یک جا یزه بستده نکرد چرا که
 خانم " برونه افریکر " هنر به هغه ایرلندی
 که در نقش مادر " کیستی براین " دار
 این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنر-
 به هغه زن نقش دوم را به هغه اسکار -
 بهترین هنر به سرود نقش دوم نیز به -
 " دیل واهینگتن " رسید که در فلم
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هائی
 ساهیبوست یک گروهان در کور در جنگ
 های داخلی امریکا " بین ایالت های
 شمالی و جنوبی این کشور در کور
 نورد هم " را به عده دارد . " افتخار "
 مجبو هاسمجا یه اسکار به خود اخصا چی
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم
 د یزی " بر افتخار تین فلم سال باشد .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کسان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوب از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غایب بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتو سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتو را اداره کرده میتوانم موسیقی دلخواه: در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. سرگرمی دلخواه: تماشای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پایک موتو ترانس طولانی و بارفتن به خانه یک دوست. اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال در دست میمانیم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من، اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنر سینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیاد تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بند پیرد)). د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

نهاد های مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانی لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبندی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کدام نهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟
- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۱۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محمد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببیند خواهد کرد. در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمارد قیفه ها انجام شود، جنا پیکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنا پیکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتمانی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کمک کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند. اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید.

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنهان شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است.

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دوستان فامیل مهتاب است و پواری دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن.

اما زن فیض محمد که با عفتتر از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندادم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورات چی شد؟
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کم و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همسرا او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخرت سرقت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا هستند. در منزل فیض محمد.

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوسری بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به چاه انداخته بود.

تمام زینورهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کفنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد از کشیدن امر ولیس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشنر مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.
کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرقت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...!

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

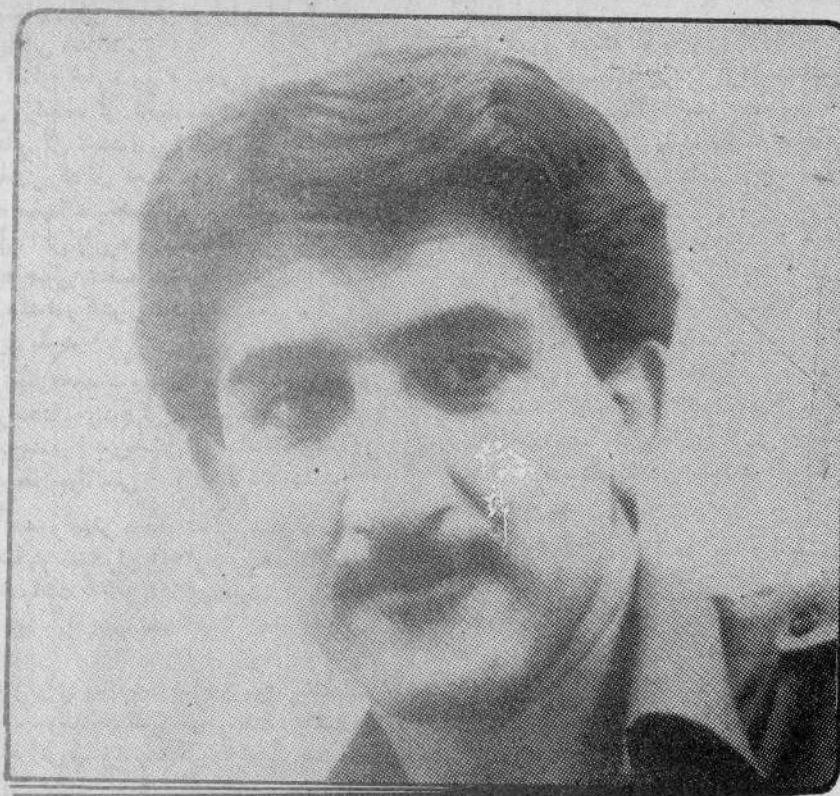
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً -
ختی از تیاتر ند آرند . میتوانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .
که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود رویه رو
ساخته است .

• آیاتیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر ، آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدای یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و بازم همان گم تپلی خود را تکرار
میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوزه و همچنان رؤیای کس
بخواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گم تپلی هادرک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

دارید ؟
- اکنون جریان کارهای میتودیک
ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون برد و
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت
اند .

• چرا ؟

- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

میگرد که چقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در دستوال ها کاندید بکنم
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .

سومین کارنامه ای (پیش پنج هم پنج
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص

کمیدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر نبودن خوش
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب
 و گردهم آیی ها را میخوانند و میپرسند:
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد؟

— چمن طور وجود ندارد اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است. حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند. هر طرف که بنگرند
 خوابکاری های مرا میتوانند ببینند.
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میگوید. انفلاسیون روزی
 روز رشد میکند. ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد. استحقاق نام (سکو)
 ندایم!

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تیاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند. اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند. من
 به نیروی آنان ایمان دارم.

* کارهای آینده تا ن چیست.
 — یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد.
 همچنان یک بیسی کمیدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تیاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود.
 کوشش میکنم که این بیسیها را تا به
 قریب آماده نمایم. برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت.

* اندکی از خود صحبت کنید؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکسوز
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
 مجرد استم بی خانه.

* پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم؟
 — بل مجرد بودن بی سرینا
 بودن خود مشکلیست قابل دقت.

* ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 در محیط بدلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما که شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یه شته نیاز به
 بدلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد.

تیا تر وجود داشت میگویم این یک تیاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تیاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تیاتر.

* در گروه شما کی هاموفق تر
 استند؟
 — چلد شاگرد مستعد داشتم که
 متا سفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار، امان عثمانی، حبیب
 مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
 درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
 اتحادیه انجمن های هنرمندان و
 سازمان دوکراتیک جوانان ایجاد شد.
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت. بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس.
 هایی که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد، استعداد های خوبی وجود
 داشت، امیدواری یک تیاتر خوب
 میرفت. من توانستم یک گروه را از
 آنجا جذب کنم.

* شما در کجاست و تمرین میکنید؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است؟
 — متا سفانه هم در سینما و هم
 در تیاتر این برابرم وجود دارد. متا
 سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تیاتری
 وجود ندارد.

و هم تبلیغات اساسی در خود تیاتر
 موجود نبود تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تیاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد.
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند. تیاتر از مردم دور شده.
 تیاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد. بی روح و خشک است.
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوز که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود. تیاتر
 کادر اساسی ندارد. اشکال خاص
 قرار دادی بر تیاتر وضع شده. توجه
 عمیق به وضع تیاتر موجود نیست.

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده "رضایی" فارغ لیس سلطنت
رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال
چهارم هاید رو لوزی پوهنځی زینفغانی
پوهنتون کابل - ملالی "کشی مال"
از لیسه آتکه فدوی و سوما "نهایی"
شمس الهین از ولایت هرات و مکتا -
"احدی" چېش "از لیسه شهید بلخی
انوسه مقل پناه و شامریخان تورپه -
هرایب و سولیا صدی از لیسه چهارم -
پت و عبدالخالق حق و عبدالقاسم
"طنبت" محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ و آدینه "هایسون
بهرزاد" از خیرخانه مینه و محمد
تسم "بلخ" از مخابرات ولايت جوړ
جبلان و رحیده "راخ" از لیسه
جمهوریت و مانیا "ابراهیمی" فزیه
"مثنائی" از خیرخانه مینه و شریکا
"صدزاده" کارمند وزارت امور خودت
کننده کان و آصف "صدیقپار" محمد -
هاد "آکفا" "چوشیلا" بهارباغخسری
نوراحمد سل "احدی" محصل
تخنیک نفت و گاز مزارشرف و محمد
اصغر "تورپه" محصل در اتحادیه
روی و هبیا "مزیز" محصل استیو
پولی تخنیک کابل و رویا "رما" -
و سعید "راش" محمد نجیب "رحیمی"
پاسمن صباح لطیفی از رابعه بلخی
ناده امید کارمند شورای شهر کابل
چ "م" و رویا "لیمانسه" استیو پید -
گوزی کابل و رون زخمیری از مکرورسان
سوم و هزت الله بهمان سرپاز فرقه
۱۷ پیاده هرات و سوما لطیفی و -
مسوده هاشمی و قدسیه "هونیاوسی"
از لیسه حره جلالی ولایت پروان -
محترم فریبا نورزی محصل پوهنځی
طب اطفال]
سلام های ما را نیز بپذیرید - اومید
میوم سروده های خهتر تانرا برای ما
بفرستید .
محترم نیلو فر نوایی و جاوید هاشمی]
طرح جدول ولی راکه فرستاده بودید به
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری
تان سپاسگزاریم .
محترم ظاهر "فاجو" افسر قطعه
۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پیاده]
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -
صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته
های بعدی تان استم و فاجو باشید .
محترم امیرخان سرپاز]
مطلبی از شما را بیک قطعه فوتوسی
تان گرفتیم . نوشته اید :
میخواهم بعد از شهری کردن دوره -
خدمت سرپازی و پوهنځی زورنالیزم را
که سخت به آن علاقتند منبام بخوانم
و همچنان در مورد همسر آینده ام بایسد
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
گرفته است و با حوصله باشد .

باید با گذاره و تحصیل کرده شووی
اخلاقی و خوش قواره
ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار ب
المالین .
محترم س "صهبا" والف "زتا" از -
فامیلی های مسکری سید نورمحمد شامینه
آن قدر که شمایه خاطر چاپ آن مطلب
اصرار ورزیده بودید و ما چیز قابل چاپ
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی
شما را ستایش میکنم .
محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنځی
علوم طبیعی پوهنتون کابل]
مطلب نفید و مقبول تانرا که در رابطه
به صورت فرستاده بودید در صورت -
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد
درصد نمیدهم . سپورتین و خوش -
اندام باغید]
علاقه بند چله محترم لایلا "سعادت"
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات]
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر
ایوبی سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه
نمایسد . افتتاحی خوب برایتان میخوا
هم .
محترم سارا "حیدری" محترم همسا
احمد زی کوهستانی و محترم حامده کوب
هستانی از لیسه عالی مریم]
خواست شما را حتما در نظر میگیریم
شکلیا باغید .
محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -
پنجصد فامیلی خیرخانه مینه]
پاناسف باید به آگاه های شما برسانیم
که هنرمند محبوب "سایبان" در پستر
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان
و یک دست او فلج گردیده است . -
احساس شما را قدر میکنم .
محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیک
ساختمانی و جیو دیزی]
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید . از
لا به لای نوشته های شما این رباعی را
انتقایی تان برگزیدیم :
شهرین و فرهاد
پوسته به یاد لب شهرین و فرهاد
حکردن تلخگامی خود هفتپاد
جان داد و نیافت کام دل از شهرین
شهرین میگفت و جان شهرین میداد .
محترم فهیمه تنها "صدیقی" از لیسه
سوان خیرخانه]
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته
شود که "متن" عاشق . . . نشده
و عوت زلی هم . . . نگرفته ولی پرسش
سوم تان من و راز دار باشی را بی حد
تاء سر ساخت . . . برایتان دید و میج
میخواهم .
محترم رویا "روین" و محترم منسا
"دریا"]
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری

محترم غلام حضرت ستانکوی سرپاز -
کندک تحلیلی فرقه دوم پیاده]
احساس تان را قدر میکنم اما بایسد
با تاء سف بگویم که مطلب تان را نتوانا
نستم نشر کنیم . نکته هارا در صورت -
ضرورت چاپ خواهیم کرد .
انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم .
محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری
از شهر مزارشرف]
سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته
از شما گرفتیم . آن چه راکه در مورد
"کدو" نوشته اید از آن "پرانسی"
خوششزه تهیه خواهیم کرد .
تفاخرت شرافت است و دروغ فاکت
سخن است و سرکشی و آفت شجاعت
است مغرور پستی و آفت جمال است
هوس آفت دین است .
محترمه فهیمه "سلیمان خیل" فارغ
لیسه رجائی ملکه ولایت سنگان]
سلام های ما نیز تانرا تان یاد . نوشته
های خوب خهتر تان را برای ما بفرستید
با نطق مورد علاقه . شما معا حبه خوا
هوس کرد . مؤفی باغید .
محترم حسنی بهار "بابکر خیل"]
نوشته اید سلام را "علیک" بگویند
هزارها بارعلیک] با مطالعه مطلب
ارسالی تان و تطبیق نسخه یی کسه
فرستاده بودید و نزد یک بین را
خواب خوش فرو برد . . . او با چشم
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای
مجله بفرستند .
محترم درهم بخارن محمد میران دهرت تان
بنار ده رانده وی بیز انصر]
زموه سلام مینه هم وینی و ستاسی په
خیل قلم لیکلی همسرد شمر دفعسی
تصدی ته و رکر . ستاسود همکاری په
هیلسه .
محترم محمد طیب دلوان]
سلام های ما را نیز به خوشبختی
شکره تاریخ بپذیرید . اشعار شما را به
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعرباشید
محترم انوسه مقل پناه فارغ لیسه مریم]
سروده کمیدی شما را مطالعه کردیم
زیاد هم کمیدی نبود و آنرا در مرتیان
مریای میج انداختیم . استعداد شعری
تان را بارورتر میخواهیم]
محترم عبدالاکرم که مایار سرپاز فرقه ۸ -
پیاده بنگلان]
شعری راکه از احساس مردم دوستی شما
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را
به تصدی صفحه شعر سپردیم . اگر
چانتس چاپ شدن داشت و حتما چاپ
خواهد شد .
محترم فاطمه سپاک و محترم زهره زبوری
محترم بلخس نورزی و محترم هوسی لیب
محصلان پوهنځی ساختمانی استیو
پولی تخنیک کابل]

یک کمیشن و چهل قلندر . . . ناسه
مشترک تان براج ما رسید . . . اینک یک
نگاهی تان را نشر میکنم :
در یک مجلس هفتپوشی و خانگی بسا
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکس
از همانان آهسته در گوش مردی کسه
در کنارش بنسته بود و گفت : چسی
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید؟
مرد پاسخ گفت :
بللی او خانم من است]
مجهمان که ناراحت شده بود گفت :
معدرت میخواهم و اما به نظر من صدای
خانم تان چندان بد نیست و فقط آهنگی
راکه میخواند خیلی بد است و دلم -
میخواهد بد آنم کدام احسب چنین نموز
مؤخری ساخته است و او راهم میشناسید؟
مرد با خوشحالی پاسخ داد :
بللی خود بنده هستم .
کارتن های ارسالی شما را به تصدی
صفحه مرهای میج سپردیم و منتظر
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت
میباشیم . . .]
محترم لایلا "صدیق" متعلم لیسه سلطان
رضیه]
نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم
استعداد خوبی برای داستان نویسی
داهد و به شما توصیه میکنم که باز هم
بنویسید . منتظر همکاری بعدی تان -
استم .
محترم غلام نبی چېش]
آن چه را برای لایلا "صدیق" توصیه
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید . -
منتظر همکاری هرچه خهتر شما استم .
محترم ثریا "فهی" از صف دم لیسه
ملالی]
مطلبی راکه در مورد هنر پیسه هندی
"چانگی پاندی" فرستاده بودید و -
گرفتم چون از زبانمی که ترجمه شده
است و مادی نکرده بودید هنوز ما -
مشکوک بود و لذا نتوانستم چاپ
کنم . از همکاری تان سپاسگزاریم .
محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی]
احترامات ما را هم بپذیرید . هاینک
نگاهی تان را بدست نشر میسازیم :
"پولیس از دزد ماهره که به دوکان
جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید :
دوکان را چی گونه باز کردی ؟
دزد پاسخ داد :
طریقته باز کردن را غیر از شاگردانم
به کسی یاد نمیدهم
محترم نوربه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی
این سینا و محترم عالی یوسفزی محصل
سال اول انستیتوت پولی تخنیک و -
محترم فریبا یوسفزی متعلم مکتب شو سط
زلیغا]
هر گاه نامه یی به ما برسد و یی پاسخ
نمایند و محلودار که نامه های دیگران


به ما نرسیده . نگاههای فرستاده شده
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم . هم
چنان از توبه یوسفزی به خاطر ارسال
پست کارت زیبای شان تشکر میکنم . و
مرد طرز لاف زدن پر سیده اید و باور
کنود خودم با مشکل چاقی رو بهو استم
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -
جریان میکنم .
محترم ملوسه "درهش" محترم ذکمه
"ساحل" و محترم رویا "مهدی" از
شهر مزارشرف]
هیچ نامه یی پیش از پاسخ گوئی در
باطله دانی نیافتد . . . اینک سپردانیم
به پاسخ پرسش های تان :
۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتمند
است و این که چرا آن برنامه ازین رفقه
پر سفست که باید از اداره مربوط
رادو تلو ییز یون پاسخ بگویند .
۲- اکنون برای اجرای یک مسئله کنسره
ها به خارج کشور سفر کرده است در بار
گفت به کنسره هر گاه کپ های جالبی -
داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد
یعنی هم ثواب و هم خرما .
۳- بللی به راحتی راستی داکتر است
مصاحبه اش در یکی از شماره های حساب
۲۷ مجله سپارون چاپ شده است و آه
را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را
خواهید یافت .
محترم فرزان "فوش" و محترم غوشه
فوش از لیسه حوالپخسری]
شعر فرستاده تان یک کس بریا هم
گزان آید البته در قسمت "عطر و اینک
پاسخ پرسش های تان :
۱- کار دل است این کارها
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست
۳- شادام تصدیق میکنید که موهایش
زیبات . مگر این طور نیست ؟
۴- سه برنامه را پیش بردن خود و -
هزار و یک کپ است . به امید
همکاری های بعدی تان هم حرف بایسد
محترم عبدالحمید محصل سال چهارم پولی
تخنیک کابل]
نوشته طنز گونه تانرا خواندیم .
عجب دارییی بود . . . راز دار باغی
قر البدیحه به شعر سرودن آواز کرد
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت
و مطلب از چاپ ماند . منتظر نوشته های
بختر شما استم .
محترم امید "پنهان"]
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
به اثر تقاضای شما و رشته از هم گشسته
را دوباره پیوند میزنیم . صبر و حوصله
فرزبان نصیب تان باد . منتظر نوشته های
تان میباشیم .
بسم الله بسل و محصد صادق محصلین
مرکز تربیه مخابرات]
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوسر
"شراب ریح" که شتم و بیچکاری را به

ظاهر ایوبی که خود داکتر طب است
سپردیم حتما به درد بخور است .
به شوری اتحادی دحقو فو دفاکولتی
دریم کال محصل .
محترم شعر افضل "ولی"]
ستاسی د به احساس غمخه د مجلس
به هکله بنفسه کوه و ستاسی دلک په
هر یکی باندی به غوروشی .
هفته عه چی بود محترم صدیق محترم
په هکله زموه به جمله کی لوستی دی و -
حقیقت لری . ستا د لری او بی هکلا -
ری به هیله .
محترم عبدالصور سرپاز کیمساری نظامی
ولایت بلخ]
از حسن نظر تان در مورد مجله ما اظهار
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان
سپاسگزاریم .
محترم سارا و الماس از ولایت پروان]
نظر تان رادر مورد مجله سپارون -
سپاس میکنم و نوشته های تان را بصتند
پان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله
تان را آفرین میکنیم . منتظر نوشته های
مقبول تان استم .
محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله
امانی از لیسه عالی زرفونه]
سلام های تان را با امانت داری کامل
به کاکا "رهیم" سپردیم . اینک پاسخ
پرسش های تان در مورد هنریندا
۱- به خاطری که تاکنون عروسی نکرده -
است
۲- زیاد گفتنر که پاسخ بگویند و لوسی
نپذیرفت . . . شما هم زیاد درین مورد
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند
است آوازش را بشنویید و برای تان کافی
خواهد بود .
محترم نجیب الله سرپاز]
نامه تان را که برای صفحه "دختران
و پسران" فرستاده بودید و گرفتیم
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود
احساس و ظنهر سقی تانرا تجید میکنیم
به امان خدا بایسد .
محترم صمیم الدین "صانع" سرپاز قوای
هوایی و مفا فمه هوایی خواجه رواش
کابل]
سلام های راکه با کرسی ۱۵۰ سانتی
گرا د فرستاده بودید و اگرچه دل های ما
را گرم کرد و ولی کم و بیش پنجه های راز
دار باغی را سوختاند . از چار بیتی های
تان یکی را انتخاب کردیم :
هر شوکه نگار جانده خو میهنم
دم لب لب جوی و کرد جو میهنم
بهدار که میسودم که فوش استم
اف میکنم و خودم ده تو میهنم
به امید همکاری تان و ناجورنباشید .
محترم دیبا "اثر" محصل پوهنځی
زراعت پوهنتون کابل]
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانیم . صفحه "گفتزار سوخته" به
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها
ادامه خواهد داشت . تقاضای تان
یعنی بر مصاحبه یا طنز نویسی غصوب
"هارون یوسفی" در نظر گرفته
خواهد شد .
محترم بلخس هرتکی محصل پوهنځی طب
کابل]
از همه مطالبی که فرستاده بودید
سپاسگزاریم ولی یی ازین بکوشید که
خود شما مطالبی را در باره هنر پیسه
های هندی ترجمه نماید و سپس برای
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موثق
بایسد .
محترم حمید عارف راخ سرپاز]
مطلب "خواستگاری میگوین" را نشر
میکم به امید ادامه همکاری تان
نیلو فر آرزو فارغ لیسه طایفه درانی :
اگر از ما میشنوید زیاد آثار شاعران
را مطالعه کنید در مورد اشعار دستان
چیزی گفتنیست .
تسم "رنجیر" فارغ التحصیل لیسه
سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز
شاپ های تولیدی :
شاهم سلام های ما را بپذیرید .
نامه مشترک شما را همراه با مطلب
کوتاه تان گرفتیم . به جواب تان
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنید
نکته هایی راکه فرستاده بودید نشر
نکردیم منتظر مطالب خهتر از شما استم
و حید الله ابراهیمی از ناحیه دم
شاروالی کابل]
طرح جدول راکه فرستاده بودید
گرفتیم هر گاه ضرورت اقتید نشر خوا -
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم .
ثریا فیض متعلم لیسه ملالی]
همه کارکان مجله سلام تان را علیک
میگویند به جز بابه قربان که از مدتی
معرض است . در مورد پیشنهاد تان
باید گفت که با وجود صابری در شماره
های قبلی مصاحبه فصل صورت گرفته
است . منتظر نامه های بعدی تان
استم .
زین الدین مرزی از لیسه تجربوی -
اعتبار :
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید
گرفتیم . سلام های ما را هم بپذیرید
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -
مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که
به افغانستان بیاید . اینکار را خواهیم
کرد . پرسش دوم تان رادر مورد
نخ ها ما چه که شاروالی کابل هم با -
سخ نخواهد گفت . منتظر همکاری تان
استم .
جاوید احمد متعلم لیسه عاشقان و تار -
فان :

بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایال -
لات متحده امریکا بموقعیت داشته عرض
آن ۴ کیلو متر و طول آن ۳ کیلو متر
است . بحیره با خصوصیات عجیبی که
دارد بهوشی می رانند است .
علما با وصف پشرف های چشمگیر
در بخش های ساینس و تکنالوژی تانورز
مؤفی به کشف تاسی خصوصیات و پیوسه
کلهای این بحیره نگردیده اند . طور
یکه عواهد نشان میدهد هلا و درین
شناسان زمانیکه با کشتی های خویش
جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند
به زود ترین فرصت کشتی ها با سر -
نشینان خود مفقود میشدند .
چندی قبل "ژورت" دریا نورد باهر
فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی
به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند
زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند
حالت عجیبی رو نیا گردید و کشتی ها
همه فرق شدند و ولی هلیکوپترها مؤفی
شدند تا دریا نورد مذکور را نجیسات
بدهند .
"ژورت" پس از نجات در پاسنج
پرسی گفت :
زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی
داشتم و میتوان آن حالت را نیمه بهوش
گفت .
دیری نگذشته بود که حیوان قسوی
هیکی راکه شکل پشک عادی را داشت
دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس
از آن کسی حامل ما فرق شد و من چیزی
نقبیدم .
ارسالی محمد نادر تزه خیل



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر- بانتر باشید . درد تان را به طبیعت بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید . مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگاهدارد . بحث در باره و فیما مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما میخواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیز های زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسان زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .



متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکنجهایی را خیلی زیبا تجربه می کنید نامه می به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراکنده گی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میآورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره سازی آن عاجز خواهید ماند .

کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان آمیز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شما
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب
 در تمام روز و شب

بویا رهایی که تازه رسیده
 خرید نمایید
 همه روزها در خدمت شما
 در تمام روز و شب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**